Test

فهرست موضوعات‏

موضوع صفحه‏ مقدمه مترجم 3

شرح حال مولف 9

گفتار فهرست‏نگاران 9

اساتيد ابن فهد 11

شاگردان ابن فهد 12

تاليفات ابن فهد 12

شروع كتاب 17

مقدمه در معناى دعا 18

تأكيد بر دعا از معصومين عليه السلام 18

باب اول‏ در تحريص بر دعا 21

عقل ترغيب بر دعا مى‏كند 21

نقل ترغيب بر دعا مى‏كند 22

قرآن بر دعا ترغيب مى‏كند 22

استفاده از آيه 23

اشكال و پاسخ: چرا دعا به اجابت نمى‏رسد؟ 24

كدام دعا به اجابت نمى‏رسد 25

اشكال: معناى دعا صحيح چيست 27

توجيه روايات وارده 28

اشكال: دعا با قضا و قدر الهى منافات دارد 31

پاسخ اشكال 31

آگاهى 33

فوايد اصرار در دعا 34

دعاى امام سجاد 35

خوف و رجا در مومن 35

مناجات 36

مناجات ديگر 37

نصيحت 40

سنت بر دعا ترغيب مى‏كند 42

باب دوم‏ در علل اجابت دعا 49

قسم اول: در وقت دعا 49

نصيحت 52

فايده دعا در ساعات روز 54

قسم دوم: در مكانهاى دعا 55

استفاده از روايت 56

قسم سوم: در دعاى مشتمل بر اسم اعظم 57

امتيازات «اللّه» 58

سليمان و آصف برخيا 58

ادعيه پس از نماز 60

دعاى بعد از نماز عشا 60

دعا براى اداى قرض 61

دعا براى تقويت حافظه 62

قسم چهارم: دعا و زمان 62

قسم پنجم: دعا و مكان 63

مردى كه مستمرى او قطع گرديد و دعاى امام هادى 63

شرط قبولى دعا ولايت است 64

قسم ششم: دعاى بعد از انجام اعمال حسنه 65

فصل 1: دعاى بعد از اعمال حسنه 66

امام صادق و معامله با خدا 67

حضرت عيسى و هيزم‏شكن 67

امام صادق (ع) و مرد فقير در منى 68

تتمه در اقسام صدقه 69

صدقه علم 69

فضيلت علم 69

آگاهى علم و عمل باهم قريند 70

چرا عمل تابع علم است 72

آياتى كه در مدح علم وارد شده است 73

عالم شقى از نظر حضرت عيسى 74

عالم از خدا مى‏ترسد 75

فصل 2: حقوق معلم و متعلّم 75

فصل 3: علم مفيد 76

فصل 4: قسم اول كار و كسب يك مسلمان براى چيست؟ 76

حرص و روزى مضمون 77

ميانه‏روى و دورى از تبذير 78

رفتار با فرزندان و اهل و عيال 78

رفتار با پدر و مادر 78

فصل 5: رفتار با فرزند 79

نامگذارى فرزندان 80

دختران و فضيلت نگهدارى آنها 82

صله رحم 83

فصل 6 (پاره 1): كسب‏وكار و ارزش آن 83

دانيال در ته چاه 85

توكل 85

اركان توكل 87

امام صادق و شير 87

حضرت على و شير و رد شمس 88

فصل (پاره 2): درخواست حاجت از ديگران و برآوردن حاجت ديگران 90

رسول خدا (ص) و مرد نيازمند 90

رد سائل ناپسند است 91

صدقه پنهانى و صدقه بر ارحام 92

قسم دوم: ثروت مازاد بر نياز 92

مرد محتضر با اموالش 92

اعمال بدون ولايت 94

ملك الموت و مرد ثروتمند 95

فصل (پاره 3): عاقبت مال‏اندوزى 95

ثروت آرزوهاى خفته را بيدار مى‏كند 96

ثروت به قيمت زندگى 97

نعمت‏هاى آخرت 98

روز امير المومنين (ع) چگونه مى‏گذرد 100

امير المومنين از خليفه مشكل‏گشايى مى‏كند 100

فصل (پاره 4): توجيه دنياطلبان 101

مرد ثروتمند و فقير در حضور پيامبر (ص) 102

فقرا پيش از همه به بهشت مى‏روند 103

حضرت سلمان به هنگام مرگ 103

فقر زينت دوستان خداست 104

زندگى حضرت موسى و عيسى و ساير انبيا چگونه مى‏گذرد 104

سويد بن غفله از على (ع) سخن مى‏گويد 106

على (ع) با تيشه آستين جامه را مى‏برد 106

فصل (پاره 5): دوستى با فقرا و اينكه 107

فقرا محور و هسته مركزى اديان بودند 107

بيشتر ساكنين بهشت كيانند 109

على (ع) باغش را مى‏فروشد 110

علت اينكه معاويه بن يزيد از خلافت پايين آمد 110

فصل 6: وقت مناسب دعا 110

قسم هفتم: از حالت‏هاى دعاكننده 111

فصل 1: دعاى مريض براى عيادت‏كننده 111

اجر و پاداش بيمار در بيمارى 112

مرد كرولال در خدمت پيامبر مجوز ورود به بهشت مى‏گيرد 113

فصل 2: نقش انگشترى در اجابت دعا 114

باب سوم‏ در احوال نيايشگر 119

قسم اول: كسانى‏كه دعايشان مستجاب است 119

بايد براى همه دعا كرد 119

چگونه مادر براى فرزند بيمار دعا كند 120

فصل دعا با توكل مستجاب است 120

آگاهى: حاجت‏هاى كوچك را نيز بايد از خدا خواست 121

گرفتارى محمد بن عجلان 121

قسم دوم: كسانى‏كه دعايشان به اجابت نمى‏رسد 123

دعاى سنگدلان به اجابت نمى‏رسد 124

مصر به گناه 124

حرامخوار 125

كسى‏كه مظالم ديگران در گردن اوست 125

باب چهارم‏ در كيفيت دعا 129

قسم اول: آداب قبل از دعا 129

فصل 1: حسن ظن به خدا و لزوم آن 129

حضرت يونس و قارون 130

حسن ظن به خدا اساس توكل 131

عابد رياكار و حضرت داوود 133

نصيحت 134

حالت انبيا و اوليا در نماز 134

فصل (2): نبايد چيز حرامى را از خدا خواست 135

قسم دوم: آداب حال دعا 136

امر اول: تانى در دعا 136

امر دوم: اصرار در دعا 137

امر سوم: نام بردن حاجت 137

امر چهارم: دعا در پنهانى 137

امر پنجم: دعا براى همه 138

امر ششم: دعاى دسته‏جمعى 138

دنباله: آمين‏گو در دعا شريك است 139

امر هفتم: اظهار خشوع 139

امر هشتم: قبل از دعا مدح و ثناى الهى كند 140

امر نهم: صلوات بر پيامبر قبل از دعا 141

مردى كه هفتاد پاييز در آتش بود 141

سلمان از خدا چه‏چيز مى‏خواهد 142

زليخا و يوسف 142

امر دهم: گريه در حال دعا 144

نزديكى و تخفيف 147

نصيحت 147

آگاهى 148

امر يازدهم: اقرار به گناهان 149

فوايد اقرار به گناهان 150

امر دوازدهم: توجه قلبى به حضرت حق 151

امر سيزدهم: دعا قبل از بلا 152

امر چهاردهم: دعا براى برادران مومن و التماس دعا از ايشان 152

آگاهى 154

فصل: مومن ياور مومن 155

امام صادق و مردى كه براى برادران مومن گوسفند مى‏گشت 158

امام حسين و مرد بدهكار 159

والى اهواز و مرد بدهكار 159

امر پانزدهم: در چگونه دست بلند كردن و ابتهال و تضرع در حال دعا 162

آگاهى چرا در دعا دستان را بلند مى‏كنيم و علل ساير حالات ديگر دعا 163

قسم سوم: آداب بعد از دعا 164

امر اول: تكرار و مداوت در دعا 164

نصيحت: چرا بايد زياد دعا كنيم 167

اشكال: چرا دعا نمى‏كنيم 168

جواب 168

ادعا دوستى با خدا با خوابيدن شب نمى‏سازد 170

ضرار در پيش معاويه از اوصاف على (ع) سخن مى‏گويد 171

امر دوم از آداب: بعد از دعا 172

امر سوم از آداب: بعد از دعا 172

امر چهارم: بعد از دعا چه بگويد؟ 173

امر پنجم: بعد از دعا گناه نكند 173

فصل 1: در گناهانى كه نعمت‏ها را دگرگون مى‏كنند 174

فصل 2: مباهله 175

خاتمه: چرا در پنهانى دعا كنيم 177

قسم اول: در مهلكات انسان 177

توضيح و تقسيم در خطرات ريا 178

حيله‏هاى نفس را بشناسيم 180

اشكال: عمل بدون ريا از من ساخته نيست 182

جواب 183

سوال 185

جواب 185

علاج ريا 185

دواى عملى ريا 191

دنباله 191

قسم دوم از مهلكات: عجب است 192

اشكال 193

جواب 193

علاج عجب 194

روايت معاذ بن جبل در اينكه اعمال چگونه بالا مى‏رود 196

باب پنجم‏ در ملحقات دعا 203

اول: ذكر 203

عقل بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 203

نقل بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 204

كتاب بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 204

سنت بر ياد خدا ترغيب مى‏كند 204

حضرت موسى و عابد آهنگر 207

فصل 1: ذكر خدا كنيد 209

فصل 2: در هر مجلسى ذكر خدا كنيد 210

فصل 3: استحباب ذكر خدا در مجلس غافلان 211

فصل 4: بهترين اوقات ذكر 212

فصل 5: ذكر بايد مخفى باشد 212

فصل 6: قسم اول تحميد 213

چگونگى تمجيد 213

قسم دوم: تهليل و تكبير 214

قسم سوم: ذكر تسبيح 214

سليمان و مرد كشاورز 214

قسم چهارم: تسبيح و تحميد 215

قسم پنجم: ذكر مروى 215

قسم ششم: پنج كلمه 215

قسم هفتم: تسبيحات اربع 216

قسم هشتم: استغفار 217

فصل 1: از جمله بهترين اوقات استغفار 218

دعاهاى مخصوص به اوقات 218

خاتمه: در شفا گرفتن از دعا و رقعه بستن 224

قسم اول: دعاهاى دفع بيمارى 224

قسم دوم: دعاهايى براى دفع حوادث و بديها 228

قسم سوم: دعاهايى در تعويذ 234

باب ششم‏ در تلاوت قرآن 243

فصل 1: در فضيلت قرائت قرآن قبل از خواب 246

فصل 2: در نگهدارى قرآن در منزل 246

فصل 3: حافظ قرآن بايد مداومت در قرائت كند تا از يادش نرود 247

فصل 4: در شفا از قرآن و تعويذ بدان 248

قسم اول: شفا از بيماريها 248

قسم دوم: در كافى دانستن قرآن 249

قرآن مؤمن را از نظر كفار پنهان مى‏كند 251

اسير همدانى در دست ديلميان 252

قسم سوم: آيات مربوط به اجابت دعا 253

فصل 5: در خواص متفرقه 254

خاتمه و راهنمايى 259

بهترين طاعات 259

تقوى 260

سيزده فايده تقوى 261

استفاده از آيه‏ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ‏ 263

قاضى و زن مومنه 265

مرد عاشق از امام صادق (ع) راهنمايى مى‏گيرد 268

راه شكستن نفس 271

نفس شفاعت هيچكس را قبول نمى‏كند 272

خاتمه كتاب در اسماى حسنى 275

چرا اسماى حسنى را در اينجا ذكر و شرح مى‏كنيم 277

شرح 99 اسم خداى تعالى 278

كثرت اسما با وحدت ذات تنافى ندارد 299

صفات حقيقيه و اضافيه 299

فصل 1: عبادت اسم يا مسمى 300

فصل 2: دعايى كه جبرئيل براى پيامبر هديه آورد 300

پايان كتاب 302

فهرست موضوعى اهم يادداشت‏ها

يادداشت‏هاى باب اول: اهميّت دعا 305

وجوب دعا به چه معناست 307

استفاده از آيه‏ «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» 309

چگونگى تحقق وعده الهى در اجابت دعا 312

يادداشت‏هاى باب دوم: ائمه اطهار (ع) ايام اللّه هستند 317

اسم اعظم 318

مراد از مرگ بد 321

حضرت مسيح كلمه خدا 322

علت ثواب همنشينى با خدا 322

مراد از همراهى علم و عمل 323

اصناف دانش‏پژوهان 324

فرق خوف و خشيت 324

صبر رأس ايمان است 326

دنياى مذموم كدامست 326

كداميك؟ فقير يا غنى 327

فقر اولياى الهى، موسى و عيسى (ع) 328

يادداشت‏هاى باب سوم: غذاى حلال و حرام 329

يادداشت‏هاى باب چهارم: حسن ظن بنده به خدا 330

حد خوف و رجا 333

معناى شفاعت و وسيله دعا 336

معناى صلوات و لعن 336

ائمه ميزانند 341

دنياى مذموم 343

معناى قبر و عذاب آن 345

استغفار ائمه از چيست؟ 346

گناه باعث ردّ دعاست 348

خوشحالى از اطلاع ديگران از اعمال خوب ريا نيست 351

وسوسه و قلوب سه‏گانه 352

معناى اخلاص 354

يادداشت‏هاى باب پنجم: دعا بهتر از همه عبادات 356

گناه به حسنه بدل مى‏شود 358

ساعت غفلت بين الطلوعين به چه معناست 359

درجات ورع 364

فهرست آيات 369

فهرست ادعيه 377

فهرست اشعار عربى 379

فهرست اشعار فارسى 380

اسامى كسان 381

اسامى كتب و امكنه 392

مقدمه مترجم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

ستايش خداى را كه غايت خلقت را معرفت قرار داد و كليد آن را دعا و راز و نياز به درگاه بى‏نياز.

و درود بر پايان بخش پيامبران باد كه كمال خويش را در نياز مطلق به درگاه بى‏نيازش دانست تا به تشريف «عبده» نايل آمده و به دولت «اذا تمّ الفقر فهو اللَّه» رسيد و دايره قوس نزول و صعود را نگين گرديد.

و سلام پاك و تمام خداى بر پيشوايان و اوليا عليهم السلام باد كه زمزمه‏هاى شبانه آنها رهتوشه نيايشگران و درهاى درخشان سخنان ايشان راهنماى سالكان است.

هبوط اولين آدم بر زمين با گريه مداوم و طولانى توأم بود. گريه فراق يار و دورى از محبوب، گريه عاشق جدا مانده از ديار معشوق.

تاريك خانه زمين جاى آدم نبود و گناه آدم نيز با اشك پاك نمى‏گرديد راز و نياز طولانى وى تاريكى ديجور زمين را با طلوع خورشيد از افق دل روشن ساخت. و راز وصال را بر ملا ساخت و روشن نمود كه جز با نياز بردن به پيشگاه معشوق راهى ديگر نيست. آنگاه آدم آرام و قرار يافت و زمين را آبادان ساخت. پس راز و نياز پيش از همه بود و كليد آبادانى و آرامش و قرار. اى شما كه به دنبال آرامشيد و در تكاپوى كسب سعادت! و اى انسان‏هاى حيرت‏زده عصر حاضر! تا به كى اين همه در به درى در بيراهه‏هاى غربت مادّى و كوچه پس كوچه‏هاى بن بست دورى مى‏گرديد؟

آيا وقت آن نرسيده تا از وابستگى محض دوگانگى به معراج يگانگى سفر كنيم؟

آيا زمان آن نرسيده كه به سحرهاى عطر آميز كه با رمزهاى زيباى يك دردمند در آميخته سفر كنيم؟

آيا دوران بيدارى فرا نرسيده و آيا هنگام شستشوى چشمان قى كرده و آلوده با اشك شبانگاهى نرسيده است؟

در دورى مقصد و سختى راه لختى بيانديشيم و لحظه‏اى به خود آييم. آيا صداى ناله‏هاى داودى روح خويش را نمى‏شنويد كه از دست خيال پريشان به ستوه آمده و مجال بروز و ظهور مى‏طلبد؟

آه! كه حقيقت خويش را در قبر تباهى مقبور كردم و هرگز صداى جان اسير خويش را از دست كرده‏هاى ناسنجيده و خيالات واهى نمى‏شنوم.

آه! از فرصت‏هاى طلايى كه از دست دادم.

و آه! از تنهايى ابدى كه آتش حسرت آن وجود كاهيده مرا مى‏بلعد.

اگر به خود آمدى و مى‏خواهى به خودت سفر كنى و حقيقت خويش را بشناسى و با پروردگارت آشنا شوى و در سير و سفر ابدى بيافتى و از خودت به خدايت برسى- گرچه دل سوخته آداب نمى‏خواهد- اين كتاب توشه راه توست و به تو مى‏آموزد كه چگونه به اين سفر بروى و رهتوشه تو چيست؟ ابن فهد حلّى- ره- كه از كاملان روزگار خويش است مجموعه‏اى از احاديث پيشوايان و آشنايان و پيش كسوتان راه خطير آخرت را گردآورى كرده است، مجموعه‏اى از احاديث گرانبها كه با تلاش و كوشش، چنان آنها را تاليف و انس داده كه خواننده آنها را مجموعه‏اى مى‏يابد كه از قلم يك تن تراوش كرده با آنكه در اصل احاديثى متفرق بوده كه وى از احاطه فراوانى كه به احاديث داشته آنها را گلچين كرده و آنها را با هم تلفيق و آشتى داده است.

اولين بارى كه اسم اين كتاب شريف به گوشم خورد از زبان مبارك حضرت استاد علامه عارف كامل مكمل يگانه دهر خورشيد عديم المثال عصر آيت اللَّه حسن زاده آملى روحى له الفدا بود. ايشان كه خود استوانه اين مسير است تنها راه رسيدن به سعادت و حقيقت را ناله‏هاى سحرى مى‏داند و بس، و هميشه مى‏فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايام خوش آن بود كه با دوست به سر شد |  | باقى همه بى‏حاصلى و بوالهوسى بود |
|  |  |  |

لذا براى سير و سفر و سلوك الى اللَّه مخصوصا براى حوزويان چنگ زدن به اين گنجينه‏هاى گران سنگ را توصيه مى‏فرمودند ايشان براى سير علمى طلاب مى‏فرمودند:

خوب است كتابهاى مفتاح الفلاح شيخ بهائى ره و عدّة الداعى ابن فهد حلى و قوت القلوب ابو طالب مكى درسى شود و آنگاه كتاب صحيفه سجاديه، زبور آل محمد (ع) خوانده شود. تا طلاب به حقيقت، روحانى و وارث پيامبر و ائمه (ع) شوند. توصيه‏هاى جناب ايشان در گوشم بود تا به فكر افتادم كه اين كتاب را براى همه سالكان و روندگان مسير حق تعالى به فارسى درآورم كه علاقمندان به اهل بيت (ع) از اين بوستان پر گل گلى چيده و از اين خرمن مبارك خوشه‏اى برگيرند، كه شايد از بين ايشان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مگر صاحبدلى روزى به رحمت‏ |  | كند در حق درويشان دعائى‏ |
|  |  |  |

قدردانى و تشكر

از همه برادرانى كه به نوعى در اين امر خطير ياريم كردند تشكر و قدردانى مى‏كنم، مخصوصا از دبير محترم جناب آقاى بابك‏نيا كه با حوصله از آغاز تا انجام كتاب را مطالعه فرمودند و تذكراتى مفيد دادند، و بخشى از ويراستارى را بر عهده داشتند، و نيز از دوست فاضل و دانشمندم جناب حجت الاسلام و المسلمين داودى كه تطبيق قسمت نخست كتاب را با متن عربى با دقت فراوان بر عهده گرفتند و نيز از جناب آقاى احمد جزينى كه زحمت حروفچينى و صفحه آرايى را بر عهده داشتند و نيز از جناب آقاى محمود تيمورى كه زحمت چاپ و نشر آن را بر عهده گرفتند تشكر مى‏نمايم و نيز از ديگر عزيزانى كه در مقابله آن در دفعات مكرر مرا يارى دادند سپاسگزارم.

محمد حسين نائيجى نورى‏

شرح حال مؤلف‏

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين‏

شرح حال مؤلف‏

مرحوم سيد محسن امين در شرح حال ابن فهد حلّى مصنف كتاب عدّة الداعى و نجاح الساعى چنين مى‏گويد:[[1]](#footnote-2) شيخ جمال الدين ابو العباس احمد بن شمس الدين محمد بن فهد اسدى حلى در سال/ 756 يا 757 متولد گرديد و پس از/ 85 سال زندگى در سال/ 841 از دنيا رفت و نزديك خيمه‏هاى حضرت سيد الشهداء در بوستانى مشهور به بوستان ابو الفهد در كربلا دفن گرديد و بر قبر آن جناب گنبدى قرار دارد و زيارتگاه مردم است و گفتند عمر آن جناب/ 58 سال است ظاهرا اشتباه ايشان از آنجا ناشى شده كه دو عدد 8 و 5 را جابجا كردند.

گفتار فهرست نگاران در مورد مؤلف‏

سپس آن جناب گفتار علما را در باره مؤلف مى‏آورد و مى‏فرمايد: امل الامل چنين گفت: وى دانشمندى فاضل، مورد وثوق، زاهد، عابد با ورع و جليل القدر است پايان.

در تكلمة الرجال حرّ او را به راستگويى ستود پايان. و در رياض العلماء در مورد وى چنين گفت: وى دانشمندى فاضل علامه فرزانه مورد وثوق بزرگمرد، زاهد و عابد و باورع و جليل القدر است. و جناب ابن فهد تمايلى به مذهب صوفيه داشت، و در بعضى از تاليفات خود به آن تفوّه نمود پايان. سپس مرحوم امين مى‏فرمايد: ظاهرا صاحب رياض اين تمايل را به عنوان جرح ابن فهد قرار نداده است.

و در لؤلؤتى البحرين مى‏فرمايد: او فاضل دانشمند، فقيه مجتهد زاهد عابد با ورع و متقى و پاك بود. جز آنكه به مذهب صوفيه تمايل داشته و در بعضى از تصنيفات خود از آن سخن گفته است. آنگاه مرحوم امين مى‏فرمايد: در سخن او غمز و جرح استشمام مى‏شود و اين از مرحوم‏

صاحب لؤلؤتى البحرين عجيب است، زيرا تصوّفى كه به اين بزرگان دين نظير ابن فهد و ابن طاوس و خواجه نصير الدين طوسى و شهيد ثانى و شيخ بهائى و امثال ايشان نسبت مى‏دهند، جز انقطاع به خالق جلّ شأنه و جدايى از خلق و زهد در دنيا و فنا در دوستى حق سبحان و امثال آن چيزى نيست، و اين نهايت مدح بزرگان است، ....

و از سيد جمال الدين بن اعرج عميدى در تتمّه كتاب رجال، از سيد نقيب بهاء الدين ابى القاسم على بن عبد الحميد نيلى نسّابه در مورد مؤلف چنين آمده است: ابن فهد يكى از مدرسين مدرسه زعنيه در حلّه سيفيه و از دانشمندان و اهل خير و صلاح و بخشش و بزرگوارى است از من اجازه (نقل حديث) خواست به او اجازه مصنفات و روايات خود از مشايخ و رجالم را دادم و در تكملة الرجال، مؤلّف گرانقدر شيخ عبد النبى كاظمى ساكن جبل عامل- كه كتابش به عنوان حاشيه‏اى بر نقد الرجال است. فرمود: «احمد بن فهد» مجلسى در تعليقه اى كه به خط خود بر كتاب زده، نوشته: شيخ عالم زاهد ابو العباس احمد بن فهد حلّى از شيخ ابى الحسن على بن خازن، شاگرد شهيد سعيد، محمد بن مكى روايت مى‏كند. وى مردى زاهد، مرتاض و عابد بود و به تصوّف ميل داشت. و در زمان ميرزا اسپند تركمانى والى عراق با جماعتى از مخالفين مذهب خود مناظره كرد، و ايشان را مغلوب نمود و همان سبب شيعه شدن والى مذكور گرديد و خطبه را به نام ائمه معصومين عليهم السلام زينت داد، و سكه به نام ايشان عليهم السلام زد پايان.

و در مجالس المؤمنين نظير همين سخنان آمده فرمود: شيخ زاهد ابو العباس احمد بن فهد حلى، شاگرد شيخ فاضل ابو الحسن على بن خازن حائرى كه خود شاگرد شيخ سيد سعيد محمد بن مكى است.

مرحوم ابن فهد صوفى مرتاض و داراى ذوق و حال بود، و مجادلات و مناظرات فراوانى با مخالفان مذهب خود (اهل تشيع) داشته، و در زمان ميرزا اسپند تركمان كه والى عراق بود، در مجلس وى، متصّدى اثبات مذهب شيعه و ابطال غير آن گرديد، و بر همه علماى عراق كه اغلب ايشان در آن مجلس بودند، و مخالف او بودند، غالب آمد. و ميرزاى مذكور به مذهب تشيع درآمد و سكّه به نام امير المؤمنين و اولاد طاهرين او يعنى ائمه يازده‏گانه زد و خطبه به نام ايشان عليهم السلام خواند.

مجلسى در تتمه كلام سابق خود روايت مى‏كند كه: مرحوم ابن فهد شبى حضرت‏

امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه را در خواب ديد. آن حضرت در روضه مطهّره غروى دست سيد مرتضى را گرفته، و با وى راه مى‏رفت و لباس آن دو بزرگوار از حرير سبز بوده است. پس شيخ احمد بن فهد جلو آمد و به ايشان سلام كرد حضرت و سيد مرتضى جواب او را دادند. سيد مرتضى به او رو كرد و گفت خوش آمدى اى ناصر و يارى‏كننده اهل بيت! پس سيد از تصانيف ابن فهد پرسيد وقتى در جواب آنها را ذكر كرد سيد گفت كتابى مشتمل بر تحرير مسائل و تسهيل طرق و دلايل تاليف كن و ابتداى كتاب را با اين عبارت شروع كن: بسم اللَّه الرحمن الرحيم الحمد لله المقدّس بكماله عن مشابهة المخلوقات. وقتى شيخ ابن فهد از خواب بيدار شد، در تصنيف كتاب تحرير دست يازيد و آن را با گفتار سيد شروع كرد.

اساتيد ابن فهد

كلام مجلسى و قاضى نور اللَّه در مجالس المؤمنين اين بود كه گفتند: وى شاگرد على بن خازن حايرى است و مجلسى در تتمه كلام سابق خود مى‏فرمايد: ابن فهد از شاگردان شيخ بزرگوار على بن هلال جزايرى و محقق علامه على بن عبد العال و ديگر فضلاست پايان. و قبلا گفته شد كه ايشان اجازه از سيد جمال الدين بن اعرج عميدى دارد.

و ديگران در مورد اساتيد ايشان گفتند كه مرحوم ابن فهد از بسيارى از تلامذه شهيد اول و تلامذه فخر المحقّقين مثل مقداد سيورى و على بن خازن و ابن المتوج بحرانى و سيد مرتضى بهاء الدين على بن عبد الكريم عبد الحميد نسابه الحسينى نجفى و شيخ نظام الدين على بن عبد الحميد نيلى حايرى از فخر الدين فرزند علامه و شيخ ضياء الدين ابو الحسن على بن شهيد اول روايت مى‏كند.

در پشت نسخه اربعين شهيد به نقل از خط ابن فهد چنين آمده است: اين احاديث را شيخ فقيه ضياء الدين ابو الحسن على بن شيخ امام شهيد ابى عبد اللَّه شمس الدين محمد بن مكى قدس اللَّه سره جامع اين احاديث در قريه جزين حرسها اللَّه تعالى من النوائب در يازدهم ماه محرم الحرام ابتداى سال 824 براى من حديث كرد و روايت اين كتاب به اساتيد مذكور به انضمام غير آن از مصنفات والدش و كتابهاى احمد بن محمد بن فهد عفى اللَّه عنه را به من اجازه داد.

شاگردان مرحوم ابن فهد

عده‏اى از بزرگان علما از وى روايت مى‏كنند مثل: شيخ حسن بن على مشهور به ابن عشره كركى عاملى و شيخ عبد السميع بن فياض اسدى حلى كه از بزرگان شاگردان ابن فهد است، و نيز شيخ رضى الدين حسين مشهور به ابن راشد قطيفى و شيخ زين الدين على بن محمد بن طى عاملى و ايشان قصيده‏اى در مرثيه و ستايش كتاب مهذّب استادش دارد كه در ترجمه آن بزرگوار مذكور است، و شاگرد ديگر وى محمد بن فلاح موسوى حويزى واسطى كه جزء اولين پادشاهان بنى مشعشع خوزستان است، و اين سيد محمد همان است كه تخليط و فساد عقيده پيدا كرد و ابن فهد او را طرد نمود و امر به قتل او كرد گفتند: كه ابن فهد كتابى از مصنفات خود را و يا كتابى از علوم غريبه را كه به دستش رسيده بود به يكى از خواص خود داد و به او امر كرد كه در شط فرات بياندازد سيد محمد مزبور به او رسيد و كتاب را از او گرفت و سحرى را كه در آن بود، عملى كرد و ابن فهد او را طرد كرد و از او تبرى جست و امر به قتل وى نمود.

سيد محمد به خوزستان رفت و از وى كفريات و اختلال در عقيده به ظهور آمد، حتى گفتند ادعاى خدايى كرد چنان كه در ترجمه او مذكور شد.

و ديگر از شاگردان ايشان به نقل مجالس المؤمنين سيد محمد نور بخش است كه از بزرگان اولياى صوفيه است و در آن روزگار رياست سلسله عليّه همدانيه به وى رسيد و از جمله شاگردان وى شيخ على بن فضل بن هيكل حلّى است و همه شاگردان ايشان از دانشمندان و مجتهدينند چنان كه در مجالس آمده است.

تاليفات ابن فهد

1. المهذّب البارع في شرح المختصر النافع در فقه كتابى نيكو در سنخ خود و مشهور است و علما از آن نقل مى‏كنند. 2. المختصر في شرح الارشاد 3.

الموجز الحاوى 4. المحرر 5. رساله‏اى مختصر در فقه الصلاة 6. رساله در معانى افعال صلاة و ترجمه اذكار آن كه فوايد خوبى را جمع كرده است 7. مصباح المبتدى و هداية المهتدى نيز در صلاة 8. شرح الفيه شهيد 9. اللمعة الحلّية في معرفة النّية 10. كفاية

المحتاج في مناسك الحاج 11. رساله در نيات حج 12. رساله اى در واجبات نماز 13. رساله اى در تعقيب 14. التحرير 15. الدر الفريد في التوحيد 16. التحصين في صفات العارفين 17. المسائل الشاميات 18. المسائل البحرانيات 19. عدة الداعى و نجاح الساعى في آداب الدعا 20. اسرار الصلاة و شايد همان رساله معانى افعال الصلاة باشد 21. رساله اى در عبادات پنجگانه كه مشتمل بر اصول و فروع است 22. المصباح في واجبات الصلاة و مندوباتها و شايد مصباح المهتدى مذكور باشد 23. الفصول في الدعوات 24. نبذة الباغى فيما لا بد منه من آداب الداعى كه تلخيص همين عدّة الداعى است 25.

رساله‏اى كه در آن حوادث و بعضى از وقايع آينده را از كلام حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه در راه صفين بعد از شهادت عمار ياسر انشا كرد، استخراج نمود، مثل خروج چنگيز و سلطنت صفويه و گفتند كه در اين رساله تعدادى از اسرار علوم غريبه را به وديعت گذاشت و آن را براى شاگرد خود سيد محمد بن فلاح واسطى مشعشعى نوشت كه از اولين سلاطين حويزه از سلسله مشعشعيه است و ولايت و تسخير قلوب خود را از همين رساله بواسطه به كار بردن اسرارى كه استادش ابن فهد در آن گذاشته بود، بدست آورد اين مطلب را دانشوران ذكر كرد و برخى ديگر گفتند: بلكه اين شاگرد (سيد محمد فلاح) بر آن كتاب مطلع شد و باعث گمراهى او گرديد، چون كه وى به اسرار موجود در آن كتاب عمل نمود. عده‏اى مى‏گفتند آن كتاب، كتاب سحرى بود كه به دست ابن فهد رسيد و ابن فهد آن را بدست كسى داده بود كه در داخل شط بياندازد اتفاقا ابن فلاح آن را بدست آورد و به آن عمل كرد و به سبب آن گمراه گرديد.

مرحوم امين مى‏فرمايد: گمانم اين است كه ابن فهد رساله‏اى در استخراج بعضى از حوادث مستقبله و نه بيش از آن، از كلام امير المؤمنين عليه السلام دارد و اين ممكن و معقول است امّا اينكه در آن اسرارى از علوم غريبه را به وديعت نهاده اين از جمله سخنانى است كه افسانه‏سرايان در اين گونه مقامات مى‏گويند و نيز اين سخن كه ابن فلاح كتاب سحرى به دستش رسيد كه ابن فهد امر به اتلافش نمود گمانم اين هم از جمله سخنان افسانه‏سرايان باشد، بله از ابن فلاح گمراهى و خروج از شريعت به ظهور پيوست و اين واقعه بعد از شاگردى ابن فهد بوده كه از او تبرى جست و امر به قتلش نمود و به همين خاطر مجالى براى گفتار افسانه‏سرايان پيدا شد به اينكه ابن فهد رساله‏اى كه مشتمل بر اسرار علوم غريبه بود براى او تصنيف كرد و ابن فلاح‏

بواسطه آن قلوب را تسخير كرد يا آنكه گفتند كتاب سحرى بدستش رسيد. هيچ كدام از اين سخنان اصلى ندارد. البته اين امكان كه كتاب سحرى به دستش رسيد اقرب به نظر مى‏رسد از اينكه ابن فهد براى او كتابى نوشته باشد، كه در آن اسرار علوم غريبه بوده باشد زيرا اين كتاب نه پيش ابن فهد پيدا شده و نه در نزد ديگران ولى مردم در حق چنين كسانى كه به زهد و عبادت مشهور شدند به چنين كلماتى دست مى‏يازند. و شنونده هم زود تصديق مى‏كند 26. كتاب الادعية و الختوم. نسخه آن به خط شاگردش فضل بن هيكل حلى در كتابخانه مرحوم سيد حسن صدر در كاظميه موجود است.

آداب راز و نياز به درگاه بى‏نياز يا ترجمه عدّة الداعى‏

[مقدمه مؤلف‏]

بسم اللَّه الرحمن الرحيم و به نستمد حمد خداى را كه شنواى دعا و رافع بلاست، و افشاننده نور و تارنده تاريكى است، بازكننده چشمه اميد و دهنده نعمت‏هاى فراخ و عطاهاى فراوان و نعمت‏هاى پى در پى است آسمان را برافراشت و پهندشت زمين را نگهداشت.

و درود بر پايانبخش پيامبران و آقاى برگزيدگان، محمد، كه همه دعاها اختصاص به وى دارد و او برگزيده مخصوص است، حجّت زمينى‏ها و آسمانيهاست. و درود بر آلش كه به انتساب خالص وى نايل شدند و پيروى از ايشان واجب گرديد تا به آن هنگام كه آسمان آبى سايه مى‏افكند، و زمين خاكى گسترده است تا به هنگام بعث و جزاء.

و بعد خداى سبحان و متعالى از كرم بى‏پايان خويش دعا را آموخت و ما را به آن فرا خواند و درخواست را به بشر الهام كرد و بر آن تحريص نمود و در معامله با خويش و اقدام بر دعا ترغيب كرد و راه رستگارى را در مناجات با خويش قرار داد و در دعايش كليد بخشش‏ها و عطاها را نهاد و براى اجابت دعا راه‏هايى قرار داد كه عبارتند از: (1) خصوصيت دعاها (2) اصناف دعاكننده‏ها، (3) حالات ايشان، (4) مكانهاى دعا و (5) اوقات آن. به همين خاطر اين كتاب را در همين موارد نگاشتيم و آن را «عدّة الداعى و نجاح الساعى» نام گذاشتيم. و اين كتاب داراى يك مقدمه و شش باب است.

(مقدمه)

: مقدمه كتاب، در تعريف و ترغيب دعاست، اكنون به مقدمه مى‏پردازيم پس مى‏گوييم: دعا در لغت به معناى ندا و خواهش است، گويى «دعوت فلانا اذا ناديته و صحت به» ترجمه گويى: فلانى را دعا كردم وقتى كه او را صدا زدى و خواندى. و دعا در اصطلاح درخواست شخص پايين‏تر از مقام بالاتر براى انجام كارى است. در صورتى كه با فروتنى و تضرع و زارى همراه باشد.

[تأكيد بر دعا از ناحيه معصومين‏]

و چون هدف از تأليف اين كتاب ترغيب در دعا و تحريص بر آن و حسن ظن به خدا و خواست آنچه كه در نزد خداست مى‏باشد بنا بر اين بدان كه اخبارى از ائمه اطهار در تاكيد دعا آمده كه دعا را معرفى كرده و به آن ترغيب مى‏نمايند و انسانها را به آن رهنمون مى‏سازند.

صدوق از محمد بن يعقوب به اسنادش از ائمه اطهار عليهم السلام روايت كرد:

هر كس كه عمل خيرى به او برسد و به آن عمل كند، ثواب او همانست كه در آن روايت آمده است، اگر چه در واقع، ثواب آن عمل به آن گونه نبوده كه به وى رسيده است.

و همچنين صدوق به اسنادش از صفوان از ابا عبد اللَّه عليه السلام روايت مى‏كند: هر كس به او عمل خيرى برسد و به آن عمل نمايد به اجر آن مى‏رسد گرچه رسول خدا (ص) نفرموده باشد.

و محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم از پدرش از ابن عمير، از هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام نقل مى‏كند كه فرمود: هر كس چيزى از ثواب بر عملى، به وى برسد و آن را انجام دهد آن اجر، به وى مى‏رسد، گرچه آن ثواب به آن صورت نباشد كه به وى رسيده است.

و از طرق عامه روايت مرفوعه عبد الرحمن حلوانى از جابر بن عبد اللَّه انصارى است كه از پيامبر (ص) نقل كرده كه آن حضرت فرمود: هر كس فضيلتى به او برسد و او آن را بگيرد، و بدان عمل نمايد در حالى كه ايمان به خدا دارد و اميدوار به پاداش الهى باشد، خداى تعالى آن پاداش را به او عطا مى‏كند، گرچه آن ثواب آن گونه نباشد. بنا بر اين اين معنا بين فريقين اجماعى است.

باب اول در تحريص بر دعا

عقل و نقل بر آن تحريص مى‏نمايند.

(عقل تحريص بر دعا مى‏كند)

عقل (1): عقل جلوگيرى از ضرر به نفس را در صورت قدرت و امكان واجب مى‏داند و از طرفى پيدايش گرفتارى براى انسان در دار دنيا حتمى است، زيرا انسانها ناچار درگير امورى‏اند كه باعث تشويش خاطر و مشغوليت فكرى شده و مضرّ به حال ايشان مى‏باشد. اين عوامل تشويش، يا داخلى هستند مثل بيمارى كه مزاج بشر را عليل مى‏كند، و يا خارجى مثل اذيت و آزار ستمگر، و يا ناملايماتى كه از همراه و يا همسايه به او مى‏رسد، اگر هم از همه اينها در امان باشد، از عقل وقوع و ارتباط اين نگرانيها را با او محتمل مى‏شمارد، چگونه انسان از تشويشها خالى باشد؟ در صورتى كه انسان در سرزمين حوادث كه دستخوش دگرگونى و تغييرات است، زندگى مى‏كند و هيچ انسانى، چه در حال، و چه در آينده از حوادث دردناك جدا نيست پس ضرر حوادث يا گريبانگير انسانهاست، و يا آنكه انتظار مى‏رود حوادثى براى او اتفاق افتد و در صورت امكان هر دو ضرر را بايد از بين برد. دعا اين غرض را برآورده مى‏كند و همه كس نيز توان دعا و نيايش دارد، بنا بر اين بايد دعا كرد.

امير المؤمنين و سيد الوصيين صلوات اللَّه عليه و آله نيز همين معنا را گوشزد كرده و فرموده‏اند هيچ مبتلايى- گرچه ابتلاى او بزرگ باشد- سزاوارتر از شخص در عافيت، از دعا كردن نيست، زيرا كه شخص در عافيت، از بلا ايمن نيست.

بنا بر اين، روايت روشن نمود كه همه، چه دردمند، و چه در عافيت، نيازمند به دعا هستند و فايده دعا رفع بلاى موجود و دفع ضررهاى محتمل كه فرود مى‏آيند مى‏باشد، و يا دعا جلب منفعت مطلوب يا حفظ خير موجود و دوام و جلوگيرى از زوال آن مى‏نمايد زيرا ائمه عليهم السلام دعا را به سلاح وصف كردند و به وسيله سلاح هم جلب منفعت مى‏شود و هم ضرر جلوگيرى مى‏شود و نيز ايشان دعا را سپر نام گذاشتند و سپر وسيله دفاعى است كه از ناملايمات جلوگيرى مى‏كند.

پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: آيا مى‏خواهيد كه شما را به سلاحى راهنمايى كنم كه‏

شما را از دشمنان نجات مى‏دهد و روزيتان را زياد مى‏نمايد؟

عرض كردند: بله اى رسول خدا (ص)- فرمود: شب و روز، پروردگارتان را بخوانيد زيرا سلاح مؤمن دعاست.

و امير المؤمنين عليه السلام فرمود: دعا سپر مؤمن است و هر گاه در خانه‏اى را زياد بكوبى آن در باز مى‏گردد.

و امام صادق عليه السلام فرمود: دعا از نيزه تيز فرو رونده‏تر است و امام كاظم عليه السلام فرمود: دعا مقدّر و غير مقدّر را بر مى‏گرداند. راوى مى‏گويد: عرضه داشتم: مقدّر را فهميدم، اما مقصود از غير مقدّر چيست؟ فرمود: منظور از غير مقدّر آنست كه: تقدير به آن تعلق نگيرد. و فرمود: بر شما باد به دعا، زيرا دعا و خواهش از خداى تعالى بلا را باز مى‏گرداند، يعنى بلائى كه مقدّر شده و حكم به نزول آن تمام گرديده، جز آنكه امضا نشده است. بنا بر اين وقتى كه بنده، خداى را بخواند و از او درخواست كند كه آن بلا را بازگرداند، خدا آن را باز مى‏گرداند.

زراره از ابى جعفر باقر عليه السلام روايت كرد: آن حضرت فرمود: آيا شما را به چيزى كه رسول خدا (ص) آن را استثنا نكرد (يعنى نگفت ان شاء اللَّه) راهنمايى نكنم؟ عرض كرديم: بله، فرمود: دعا، قضايى را كه محكم شده باز مى‏گرداند و آن حضرت انگشتان خويش را بهم چسبانيد، (كنايه از آنكه تمام اجزاى حكم الهى محكم گرديده ولى نازل نشده است).

و از «امام زين العابدين و» سيد و آقاى عبادت‏كنندگان روايت شده كه آن حضرت عليه السلام فرمود: دعا و بلا تا قيامت ملازم همند (ولى) دعا بلاى محكم شده را باز مى‏گرداند. (2) و از آن حضرت عليه السلام روايت شده است كه فرمود: دعا بلاى نازل و غير نازل را بر مى‏گرداند.[[2]](#footnote-3) پس از اين احاديث و احاديث فراوانى كه به خاطر اطاله كلام نقل نكرديم، ظن، بلكه علم به دفع ضرر پيدا مى‏شود، زيرا قطع به درستى خبر راستگويان داريم.

ادله نقلى كه تحريص بر دعا مى‏نمايد كتاب و سنت هستند.

«قرآن بر دعا تحريص مى‏كند»

اما كتاب: آياتى از قرآن كريم بر آن دلالت دارند: از جمله خداى تعالى فرمود: قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي‏

لَوْ لا دُعاؤُكُمْ‏[[3]](#footnote-4): بگو پروردگارم به شما اعتنائى نمى كرد اگر دعاى شما نبود و فرمود: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ‏[[4]](#footnote-5): مرا بخوانيد اجابتتان مى‏كنم آنانى كه از عبادت من (دعا) اعراض و سركشى مى‏كنند، زود با ذلت و خوارى در دوزخ شوند. پس خداى تعالى دعا را عبادت قرار داد و كسى كه به سبب تكبر عبادت نكند، به منزله كافر تلقى شده است. (3) و نيز گفتار حق تعالى: وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً[[5]](#footnote-6): و با ترس و اميد او را بخوانيد و گفتار حق تعالى: وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ‏[[6]](#footnote-7) وقتى بندگانم از من چيزى را بخواهند پس من نزديكم و خواهش دعاكننده را به هنگامى كه دعا نمود بر مى‏آورم پس طلب اجابت كنند و به (اجابت) من ايمان بياورند شايد رستگار شوند.

(استفاده از آيه)

بدان كه اين آيات بر امورى دلالت دارند:

اول: خداى تعالى تلويحا با اين گفتار وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ‏ بندگان را به دعا و خواست از خود، دعوت كرد.

دوم: نهايت توجه حق تعالى، به سرعت در اجابت، معطوف است. و جواب خود را متوقف بر تبليغ پيامبر (ص) نكرده است. بلكه فرمود «فانى قريب» يعنى من نزديكم و نفرمود بگو به ايشان كه من نزديكم.

سوم: جواب «فانى قريب» با فاء آمده است كه فاء (به معناى پس) دلالت بر اجابت شدن بدون فاصله مى‏كند.

چهارم: خداى تعالى ايشان را مشرّف فرمود به اينكه خود او اجابت مى‏كند تا آنكه بدان منزلت دعا و شرف و محل آن را در نزد خودش به ايشان گوشزد كند.

امام باقر (ع) فرمود: از دعا خسته نشو! زيرا دعا در نزد خدا منزلت و مقامى عظيم دارد.

و امام باقر عليه السلام در پاسخ سؤال بريد بن معاويه بن وهب كه پرسيده بود: زياد قرآن‏

خواندن بهتر است يا دعاى زياد؟ فرمود: دعاى زياد بهتر است سپس آيه‏ قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ‏ را قرائت فرمود.

پنجم: اين آيه دلالت دارد كه خداى تعالى مكان ندارد، زيرا اگر مكان داشت نزديك همه مناجات‏كنندگان نبود.

ششم: خداى تعالى امر به دعا فرمود در اين سخنش «فليستجيبوا لى» پس [از من طلب اجابت كنيد، يعنى‏] مرا بخوانيد.

هفتم: گفتار خداى تعالى‏ وَ لْيُؤْمِنُوا بِي‏ و ايمان به من آورند. امام صادق در معناى آن فرمود:

يعنى بندگان به اين مطلب برسند كه من قدرت بر اعطاى درخواست ايشان را دارم پس امر كرد كه ايشان اعتقاد به قدرت بر اجابت حق تعالى پيدا كنند. (4) اين كلام دو فايده دارد: ايشان را آگاه كرد كه صفت قدرت در او موجود است و اميدوارشان كرد كه ايشان به خواسته‏هاى دلخواه مى‏رسند و به مرادهاى خود دست پيدا مى‏كنند و به خواهش خود نايل مى‏گردند، زيرا وقتى انسان طرف معامله و قرار داد خود را تواناى بر دفع عوض دانست، همان، انگيزه براى معامله با او مى‏گردد، و رغبت در معاوضه با او پيدا مى‏كند، چنان كه اگر بداند كه او عاجز از پرداخت عوض است ديگر انگيزه و رغبت معامله با او پيدا نمى‏كند و لذا مردم از معامله با مفلس اجتناب مى‏كنند.

هشتم: خداى تعالى ايشان را به رشاد بشارت داده است، رشاد يعنى راه هدايتى كه انسان را به مطلوب مى‏رساند، انگار ايشان را به اجابت دعا بشارت داد.

و همانند آن، گفتار امام صادق، جعفر بن محمد- عليهما السلام است كه فرمود: هر كس آرزوى چيزى را كند، كه خداى تعالى بدان راضى است، نمى‏ميرد مگر آنكه آن چيز به او عطا نشود.

حضرت فرمود: وقتى دعا كردى پندار كه مطلوب توبه در خانه است (5) و همين حديث نيز از پيامبر (ص) روايت شده است.

(چرا دعاى ما به اجابت نمى‏رسد)

اشكال: بسيارى از مردم خداى را مى‏خوانند، ولى خداى اجابت نمى‏كند. پس معناى آيه چه مى شود كه فرمود: «أجيب دعوة الدّاع اذا دعان»؟ پاسخ: علت اينكه خداى تعالى دعاى ايشان را اجابت نمى‏كند، اين است كه: ايشان شرايط

دعا را مراعات نكردند، و اين عدم مراعات و اخلال به شرايط دعا يا به اين دليل است كه سؤال ايشان همراه با آداب دعا و جامع شرايط آن نبوده است، چون دعا آداب و شرايطى دارد كه بايد با آن شرايط انجام شود كه ان شاء اللَّه بعدا مى‏آيد.

كدام دعا به اجابت نمى‏رسد

عثمان بن عيسى، از محدثى كه وى را حديث كرده از ابى عبد اللَّه، امام صادق، عليه السلام- روايت كرد كه خدمت امام عرضه داشتم كه دو آيه در كتاب خداست كه معناى آن دو را مى‏جويم، ولى نمى‏يابم؟ امام عليه السلام فرمود: آن دو آيه كدامست؟ عرضه داشت آيه‏ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ‏: زيرا دعا مى‏كنم ولى اجابت را نمى‏بينم امام فرمود: آيا نظر تو اين است كه خداى تعالى خلف وعده كرده (6) است؟ عرضه داشتم: خير، فرمود: پس براى چه اجابت نمى‏شود؟ عرض كردم: نمى‏دانم. فرمود: ولى من با تو مى‏گويم: هر كس اطاعت اوامر الهى كند. سپس او را از راه دعا بخواند، خداى تعالى اجابت مى‏كند. پرسيدم: راه دعا كدام است؟

فرمود: دعا را به ستايش و حمد خداى شروع مى‏كنى و نعمت‏هايى را كه به تو داده يادآور مى‏شوى، سپس شكرش مى‏نمايى، آنگاه بر پيامبر و آلش درود مى‏فرستى (صلوات مى‏فرستى) و سپس يادآور گناهانت مى‏شوى و بدان اقرار مى‏كنى، سپس از آنها استغفار مى‏نمايى. اين راه دعاست سپس آن حضرت پرسيد: آيه ديگر كدام است؟ عرضه داشتم گفتار حق سبحان:

وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ‏[[7]](#footnote-8): آنچه خرج كنى خداى بجايش مى‏آورد و اوست بهترين روزى دهندگان. و من خرج مى‏كنم و در جاى آن چيزى نمى‏بينم.

حضرت پرسيد: آيا مى‏پندارى كه خداى تعالى خلف وعده كرده است عرض كردم: خير، فرمود:

پس علت عدم جايگزينى چيست؟ عرض كردم: نمى‏دانم. فرمود: اگر كسى از راه حلال كسب مال كند، و در راه حلال خرج كند، درهمى خرج نمى‏كرد جز آنكه خداى به جايش درهمى ديگر مى‏داد. و يا اين كه چيزى را درخواست كرده است كه صلاح او در آن نيست و آن چيز براى او يا ديگران مفسده دارد. زيرا هيچ كس خداى تعالى را بر طبق حكمتش در مورد صلاح خود نخوانده جز آنكه حق سبحان آن را اجابت كرد، و وظيفه دعاكننده آن است كه صلاحيت دعا را در زبان يا در نيت قلبى خويش در نظر بگيرد، پس اگر مصلحت در اجابت آن است، خداى تعالى آن را اجابت‏

مى‏كند. يا آنكه اگر مصلحت در تأخير اجابت است آن را به تأخير مى‏اندازد و خداى تعالى فرمود:

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ‏[[8]](#footnote-9) و اگر خدا به عقوبت عمل زشت مردم و دعاى شرى كه در حق خود مى‏كنند بمانند خيرات تعجيل مى‏فرمود همه مردم دستخوش مرگ و هلاكت مى‏شدند. و در دعاى ائمه عليهم السلام آمده است: «يا من لا يغيّر حكمته الوسائل»: اى كسى كه وسايل، حكمت او را تغيير نمى‏دهند، و چون علم غيب از بنده پوشيده است، چه بسا قواى شهويه با عقل در افتاده و خيالات نفسانيه با عقل مشتبه شده آنگاه بنده امر موجب فساد خود را صلاح مى‏پندارد و از خدا مى‏خواهد و در سؤال اصرار مى‏ورزد. و اگر خداى تعالى در اجابت تعجيل كند و آن را برآورده نمايد، بنده به هلاكت مى‏رسد. و اين بر همگان روشن است و بيان نمى‏خواهد. و زياد هم واقع شده است. چه بسا خواسته‏هايى داريم، سپس از آن به خدا پناه مى‏بريم. و از چه امورى دورى مى‏جوييم. سپس آن را مى‏خواهيم. و بر همين معنى اين سخن على (ع) حمل شده است كه فرمود: چه بسا كارى كه انسان حريص بر آن است اما وقتى به آن مى‏رسد دوست دارد كه بدان نرسيده بود. و گفتار حق سبحان تو را كافى است كه‏ عَسى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى‏ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏[[9]](#footnote-10) چه بسا از چيزى بدتان بيايد ولى خير شما در آن است و چه بسا چيزى را دوست بداريد و بد شما در آن است و خداى مى‏داند و شما نميدانيد.

پس خداى تعالى، از كرم فراوان و نعمت‏هاى بسيار خود، آن را اجابت نمى‏كند. يا به خاطر اينكه رحمت او سبقت گرفته، زيرا رحمت الهى قبل از غضب اوست و دعا را به اين خاطر آورده است كه به او رحمت كرده، و او را در معرض ثواب و جزاء قرار داده باشد و او بى‏نياز از خلق و عقاب ايشان است يا آنكه مى‏داند كه مقصود بنده از دعا اصلاح حال خويش است گويا آنچه را كه در ظاهر طلب كرده است به طور مطلق مقصودش نيست بلكه در صورتى كه آن چيز براى او منفعت داشته باشد پس اين شرط در قلب او مركوز است، گرچه در حال دعا آن را به زبان نياورده و يا حتى به قلبش خطور نكرده باشد. پس اين چنين بنده‏اى مثل عجمى است كه لفظ عربى به او تلقين شده و او معناى آن را نمى‏داند يا لفظى را شنيده و گمان كرده كه نام چيزى است و آن را از دانايى كه مقصودش را مى‏داند خواسته آن دانا وقتى مقصودش را بداند همان مقصود را به او مى‏دهد نه آنچه ظاهر لفظش بر او دلالت دارد و اين وجه معناى همان دعاى مغلوط است كه‏

خداى تعالى آن را قبول نمى‏كند بنا بر آنچه كه در بعضى از اخبار آمده است.

[معناى دعاى صحيح چيست؟]

اشكال: از امام ابى جعفر جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: اگر دو نفر در حسب و تديّن با همديگر برابر باشند، اما يكى در ادبيات بالاتر باشد در نزد خدا بهتر از ديگرى است راوى گفت: خدمت امام عرضه داشتم: فدايت شوم برترى (اديب) را در نزد مردم در مجالس و محافلشان فهميدم اما فضيلت او در نزد خدا براى چيست؟ امام عليه السلام جواب فرمود: برترى او در نزد خدا به خاطر قرائت قرآن به همان نحوه كه نازل شده و به خاطر دعاى غير مغلوط است، زيرا دعاى مغلوط، به طرف خداى عز و جل، صعود نمى‏كند.

شبيه اين گفتار سخن امام صادق عليه السلام است كه فرمود:

ما مردمى فصيح و زبان آوريم، وقتى سخن ما را نقل مى‏كنيد، آنها را درست نقل (و آشكار) كنيد.

بنا بر اين اگر مقصود از اين دو حديث معناى ظاهرشان است، اشكال اين است كه ما در بسيارى موارد دعاهاى مغلوط را مستجاب مى‏بينيم، و فراوان مردم صالح و با ورع و كسانى كه دعاى ايشان در مظان استجابت است را مشاهده مى‏كنيم كه از نحو چيزى نمى‏دانند. و نيز اگر دعاى شخص مسموع نشود فايده‏اى در دعا نيست، بنا بر اين مامور به دعا هم نيست، زيرا شخص غير اديب دعايش بى‏فايده است، و امر به دعا هم تنها متوجه اديبان ما هر نحوى مى‏گردد، بلكه چه بسا اديبان نحوى نيز در بعضى از ادعيه دچار اشتباه مى‏شوند، زيرا درست دعا كردن نيازمند به آوردن اضمار و تقدير و حذف است، و شخصى كه با خشوع و توجه به خدا مشغول دعاست به وجوه ادبيات و قوانين آن توجهى ندارد، در صورتى كه اين سخنان نادرست و خلاف مشاهدات است، و خلاف آنچه كه از سخنان معصومين عليهم السلام و سفارشات ايشان مى‏دانيم مى‏باشد، زيرا ايشان مردم را به همه چيزهايى كه مصالح عباد در آن است راهنمايى كردند. از جمله بسيارى از آداب دعا و شرايط آن را بيان كردند كه در اين كتاب با آنها آشنا خواهى شد، ولى در بيانات ايشان از اعراب و صحيح خواندن خبرى نيست و نه از شناخت علم ادب و نحو. وقتى معناى صحيح اين دو روايت اين وجوه مذكوره نباشد، پس معناى اين روايات چيست؟ [جواب‏] پس بدان كه- خداى تو را تاييد كند- چون واقعيت بر خلاف ظاهر اين‏

دو خبر بود، لذا آن دو را تأويل كردند بعضى گفتند: دعاى ناصحيح و غلط، همان نفرين است كه انسان در حال تنگى به دليل ضررى كه متوجهش شده، خودش را نفرين مى‏كند، و از گفتار حق تعالى شاهد آورده كه فرمود: وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ‏[[10]](#footnote-11) مفسرين در معناى آيه گفتند: يعنى اگر خداوند به سرعت بدى را براى مردم بياورد يعنى وقتى مردم به هنگام خشم و تنگى عليه خود و اهلشان نفرين مى‏كنند خدا نفرين ايشان را اجابت كند مثلا انسان بگويد: خدا مرا از بين شما بردارد همانند عجله‏اى كه ايشان در خوبيها دارند: يعنى همان گونه كه خدا به سرعت، دعاى ايشان را در خير اجابت مى‏كند وقتى خود ايشان اجابت را به سرعت بخواهند «لقضى اليهم اجلهم» يعنى از هلاكت ايشان فراغت مى‏يافت ولى خداى سبحان عجله در هلاكت ايشان نمى‏كند، بلكه به ايشان مهلت مى‏دهد تا توبه نمايند.

[توجيه روايات وارده‏]

عده‏اى در توجيه روايت گفتند: دعاى ناصحيح همان نفرين پدر در حال خشم از فرزند، بر فرزند است، زيرا پيامبر (ص) از خداى عز و جل درخواست كرد كه خداى تعالى نفرين دوست را عليه دوست اجابت نكند.

و عده‏اى گفتند: دعاى ناصحيح دعايى است كه همه شرايط دعا را واجد نباشد.

(گويم) اين معانى از حقيقت و تحقيق خالى است، زيرا مقدمه روايت دلالت بر آن نمى‏كند، چون كلام امام در ستايش ادب و نحو وارد شده است، بلكه معناى درست روايت اين است كه بگوييم: مراد از قول امام در خبر اول كه فرمود: «دعاى ناصحيح را خداى عز و جل نمى‏شنود»، اين است كه يعنى خدا دعا را، ناصحيح، نمى‏شنود به طورى كه به دعاى ناصحيح پاسخ گويد، و ظاهر لفظ دعا را بگيرد، بلكه مقصود انسان از دعا را پاسخ مى‏دهد، چنان كه از مردى ناوارد در زيارت معصوم عليه السلام شنيده شد كه اين طور مى‏خواند: «اشهد أنّك قتلت و ظلمت و غصبت» كه به صورت معلوم خواند يعنى تو كشتى و ستم كردى و غصب كردى روشن است كه اگر به همين صورت ناصحيح اين دعا شنيده شود و بر آن قضاوت شود، حكم به ارتداد و تعزير او مى‏شود و حال آنكه هيچ كس چنين نگفت. پس همين دلالت دارد كه، به ظاهر لفظ وى، در صورتى كه مقصودش، غير آن باشد توجه نمى‏شود.

و نيز فقها- كه درجاتشان عالى باد- اتفاق كردند كه: اگر كسى ديگرى را به لفظى قذف كند كه‏

در عرف گويند قذف نيست، او قذف نكرده است و عقوبتى متوجه او نيست، گرچه اين لفظ در عرف ديگران قذف باشد. پس معلوم شد كه اعراب و تلفظ صحيح الفاظ در دعا، شرط اجابت و مثوبت نيست، بلكه شرط تمام فضيلت و كمال منزلت و علو مرتبت است. بنا بر اين وجه درست سخن امام جواد (ع) كه فرمود: «و دعائه اللَّه من حيث لا يلحن» و دعايش به دليل اينكه غلط نيست: اين است كه اين كلام در مدح اديب نحوى است، زيرا وقتى دعا درست باشد، به وضوح، بر معناى مقصود دلالت دارد. و الفاظى كه به روشنى مقاصد خود را بيان كنند بهتر از الفاظى هستند كه با شرح و تأويل مقصود را بيان كنند، بهمين خاطر حقيقت بهتر از مجاز (7) و كلام روشن بهتر از كلام مجمل و ناروشن است.

و نيز دعاى صحيح فصيح‏تر و فصاحت در دعا مقصود است، مخصوصا اگر دعا از ائمه اطهار- عليهم السلام- منقول باشد كه در اين صورت زبان آورى ائمه را مى‏رساند و در دعا اظهار فضيلت معصوم هم مى‏شود.

و همچنين وقتى لفظ صحيح ادا شود، شنونده اديب از آن منزجر نمى‏شود، زيرا اديب نحوى اگر كلامى را، ناصحيح بشنود طبيعتش از آن منزجر مى‏شود و چه بسا از آن متألّم و دردمند مى‏شود.

اعمش (اديب) مردى را ديد كه سخن مى‏گويد، ولى جملاتش نادرست است گفت: اين كيست كه سخن مى‏گويد و قلبم از آن متألّم مى‏شود. و نقل شده كه مردى به ديگرى گفت: آيا اين لباس را مى‏فروشى؟ در جواب گفت: نه خدا تو را عافيت دهد. آن مرد گفت: به خدا قسم اگر مى‏دانستى چه مى‏گويى! اين گونه بگو: نه «و» خداى، تو را عافيت دهد.

و روايت شده كه مردى در پاسخ سؤال بعضى از بزرگان كه از او چيزى را پرسيده بود گفت: نه و خداى، عمر طولانى به تو دهاد! آن بزرگ گفت: من جايگاه واوى را بهتر از جايگاه اين واو نديدم.

و معناى گفتار امام كه فرمود: دعاى ناصحيح به سوى خدا نمى‏رود آنست كه: ناصحيح به سوى خدا نمى‏رود، بطورى كه اگر دعاى ناصحيح معناى مقصود را تغيير دهد، ملايكه حافظ دعا، شهادت به دعاى ناصحيح دهند و به همان صورت نادرست ثواب داده شود بلكه ثواب و پاداش، به مقصود و مراد از دعا تعلق مى‏گيرد.

روايت محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم از پدرش از نوفلى از سكونى از امام صادق عليه السلام آن را تأييد مى‏كند آن حضرت از پيامبر اكرم نقل فرمود كه پيامبر (ص) فرمود:

مرد عجمى از امت من با زبان عجمى قرآن مى‏خواند ولى ملايكه به صورت عربى آن را بالا مى‏برند. علاوه آنكه ما در دعاهاى اهل بيت عليهم السّلام الفاظى را مى‏يابيم كه معانى‏شان را نمى‏دانيم. و آن الفاظ فراوان است از آن جمله اسمها و قسمها و اغراض و حاجات و فوايد و خواسته‏هايى در آن دعاها آمده است، كه ما خدا را به آن اسما قسم مى‏دهيم، و از او آن اشيا را مى‏خواهيم، در حالى كه هيچ كدام از آنها را نمى‏دانيم، و هيچ كس نگفت: اين چنين دعا در صورتى كه معرب (و صحيح و رسا) نباشد مردود است. علاوه آنكه بى‏سواد، معانى الفاظ ناصحيح را، كه آشنا به تفسير آن است، بهتر از اديب نحوى مى‏داند، كه دعاهاى عربى را مى‏خواند، و با تفسير و لغات آن آشنايى ندارد، بلكه تنها اعراب آن را مى‏داند، پس خداوند به اندازه قصد و نيت ثواب مى‏دهد، چون كه پيامبر (ص) فرمود: «الاعمال بالنيّات»: (جزاى) اعمال به خاطر نيت‏هاى آن است و فرمود: نيّة المؤمن خير من عمله: نيت مؤمن بهتر از عملش است.

و اين روايت صريح در اين باب است، زيرا پاداش بر نيت تعلق گرفته است پس دعاكننده از آن منفعت برده است و اگر جزا بر عمل ظاهرى (لفظ ناصحيح) باشد دعاكننده هلاك شده است.

دليل ديگر قول پيامبر ص است: كه فرمود: سين بلال در نزد خدا شين است. (توضيح آنكه بلال در اذان اشهد ان لا اله الّا اللَّه را اسهد مى‏گفت).

مردى خدمت امير المؤمنين- عليه السلام- رسيد، عرضه داشت: اى امير المؤمنين بلال امروز با فلانى گفتگو و مناظره مى‏كرد، و با الفاظ ناصحيح مطالبش را بيان مى‏كرد، و فلانى درست سخن مى‏گفت و از گفتار بلال مى‏خنديد.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: اى بنده خدا صحّت كلام و درستى سخن، براى درستى اعمال و تهذيب آن است، صحت كلام فلانى و درستى سخنش در صورتى كه اعمالش نادرست و قبيح باشد، براى او چه نفعى دارد؟ و نادرستى الفاظ بلال، در صورتى كه كارهايش به نحو احسن درست و پاكيزه باشد چه ضررى به حال بلال دارد، پس از اين حديث ثابت شد كه نادرستى گاهى نادرستى عمل است چنان كه الفاظ هم نادرست مى‏شود، بنا بر اين ضرر به دليل نادرستى در عمل دامنگير او مى‏شود، نه به خاطر آنكه الفاظش نادرست است.

و مراد از روايت دوم نادرستى در (نقل) احكام است و اين معنا مثل گفتار پيامبر (ص) است كه فرمود: خدا رحمت كند كسى را كه گفتار من را بشنود و آن را بفهمد و همان طور كه آن را شنيده، به ديگران برساند، زيرا چه بسا كسى كه (لفظ) دانشى را حمل مى‏كند، ولى داناى به آن نيست. و همين معنا مضمون گفتار امام صادق عليه السلام است كه فرمود: وقتى از ما روايت كرديد پس‏

آن را درست و صحيح تلفظ كنيد، زيرا احكام با تغيير اعراب كلام دگرگون مى‏شود آيا اين گفتار پيامبر (ص) را نمى‏بينى كه وقتى از آن حضرت در مورد ذبح شتر ماده و گاو و گوسفندى كه در شكم آنان (جنين) بود سؤال شد كه آيا ما جنين را بياندازيم و يا بخوريم؟ پيامبر- صلى اللَّه عليه و آله- فرمود: اگر خواستيد، جنين را بخوريد زيرا تذكيه جنين، تذكيه مادر اوست «فانّ ذكاة الجنين ذكاة امة».

بعضى ذكاة دوم را مرفوع خواندند. معناى روايت در اين صورت اين است كه تذكيه مادر كفايت از تذكيه جنين مى‏نمايد و بعضى ذكاة دوم را منصوب خواندند، در اين صورت معنا اين طور مى‏شود: تذكيه جنين مثل تذكيه مادر اوست، بنا بر اين بايد جنين را على حده ذبح كرد و تذكيه مادر گوشت جنين را حلال نمى‏كند. اين مطلب را به درستى بفهم، زيرا مطلبى عميق و دقيق است.

[دعا با قضا و قدر الهى منافات دارد]

اشكال: خالق سبحان كارى را بر خلاف مقتضاى حكمت انجام نمى‏دهد او كسى است كه وسايل، حكمت او را دگرگون نمى‏كنند. بنا بر اين اگر كارى بر خلاف مصلحت باشد، حتى اگر بنده براى انجامش دعا كند، انجامش نمى‏دهد، و اگر بر طبق مصلحت باشد، خدا انجامش مى‏دهد حتى اگر بنده دعا نكند، زيرا خداى تعالى به رحمت و احسان انسان را پديد آورده و خلق كرده است پس معناى دعا در صورتى كه فايده‏اى نداشته باشد چيست؟

(پاسخ اشكال): از چند راه پاسخ آن را مى‏دهيم:

نخست آنكه دور نيست كه انجام مسئول انسان بعد از دعا مصلحت باشد و قبل از آن مصلحت نباشد.

و امام صادق عليه السلام در سخنش به ميسر بن عبد العزيز به همين مطلب تنبيه فرمود: اى ميسر! خداى را بخوان و نگو: كار تقدير (8) پايان پذيرفت، زيرا در نزد خداى منزلتى بزرگ موجود است كه انسان بدون دعا به آن نمى‏رسد. و اگر بنده‏اى لب به دعا باز نكند و از خداى چيزى را نطلبد، خداى تعالى به او چيزى نمى‏دهد، پس از خداى بخواه خداى به تو مى‏دهد. اى ميسر! هيچ درى دق الباب نشود جز آنكه بزودى گشوده شود.

و عمرو بن جميع از امام صادق عليه السلام روايت كرد: كسى كه فضل خدا و روزيش را از خدا نخواهد نيازمند مى‏شود.

و از على (ع) روايت شده: چنين نيست كه خداى تعالى باب دعا را باز كند ولى در اجابت را ببندد. و فرمود: هر كس موفق به دعا شود از اجابت محروم نمى‏ماند.

دوم: دعا خود عبادت است كه بندگان خدا، خداى را به آن عبادت مى‏كنند، زيرا در دعا اظهار خشوع و نياز وجود دارد و اين خود، مطلوب خداى عز و جل، از بندگان است. خداى تعالى فرمود: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ‏[[11]](#footnote-12) جن و انس را خلق نكرديم جز آنكه وى را عبادت كنند. و عبادت در لغت به معناى ذلّت و خوارى است گفته مى‏شود: «طريق معبّد»: يعنى راه خوار شده و هموار: يعنى راهى كه زياد عبور و مرور در آن واقع شده است، و در اصطلاح:

نهايت ذلّت و خشوع در مقابل معبود را، عبادت گويند.

و از پيامبر (ص) آمده است كه فرمود: دعا مغز عبادت است. و يكى از مواعظ خداى تعالى به حضرت عيسى عليه السلام اين است كه: اى عيسى! قلبت را براى من خوار كن! در خلوتها مرا بسيار ياد كن! و بدان كه رضايت من در دم تكانى و تبصبص و اظهار ذلت است، و در اين حال زنده باش! و مرده نباش! سوم: روايت شده است كه دعاى مؤمن بر عمل او افزوده مى‏شود، و در آخرت براى آن ثواب داده مى‏شود، چنان كه بر عملش به او ثواب دهند.

چهارم: اگر اجابت مصلحت باشد و مصلحت در تعجيل آن باشد، عجله خواهد شد و اگر مصلحت مقضتى تأخير در اجابت باشد تأخير خواهد شد. در اين صورت فايده دعا، علاوه بر وصول به مقصود، دريافت اجر صبر در اين مدت نيز مى‏باشد. و اگر دعا هيچ گاه به مصلحت بنده نباشد، و در اجابت مفسده باشد به دعا ثواب تعلق مى‏گيرد. يا آنكه حادثه‏اى همانند آن از او دور مى‏شود. روايت ابو سعيد بر اين مطلب دلالت دارد: ابو سعيد خدرى، گويد: رسول خدا (ص) فرمود هيچ مؤمنى نيست، كه خداى سبحان را به دعايى خواند، كه آن دعا مشتمل بر قطع رحم و گناه نبود، جز آنكه خداى تعالى در مقابل آن دعا به مؤمن سه خصلت دهد يا (1) آنكه دعاى او را به سرعت اجابت كرد (2) يا آنكه براى او ذخيره كند. (3) يا آنكه بدى همانند آن دعا را از او دور كند. عرضه داشتند اى رسول خدا! بنا بر اين ما زياد دعا كنيم؟ فرمود: خداى تعالى فرمود: كه زياد دعا كن! و در روايت انس بن مالك آمده: كه حضرت سه مرتبه فرمود: زياد دعا كن و طولانى نما! و از امير المؤمنين عليه السلام نقل شده است كه فرمود: گاهى اجابت دعاى بنده‏اى به تأخير مى‏افتد، تا آنكه اجر دعاكننده، بزرگ گردد و عطاى‏

اميدوار بسيار شود.

پنجم: گاهى اجابت بنده‏اى به تأخير مى‏افتد چون بنده‏اى شايسته است و در نزد (1) خداى جايگاهى بزرگ دارد و علت تأخير اجابت آن است كه خداى تعالى دوست دارد صداى او را بشنود.[[12]](#footnote-13) از جابر بن عبد اللَّه روايت شده كه پيامبر (ص) فرمود: بنده‏اى خداى را مى‏خواند و خدايش او را دوست دارد پس به جبرائيل مى‏گويد حاجت اين بنده را برآور ولى به تأخير بيانداز زيرا دوست دارم هميشه صدايش را بشنوم، و بنده‏اى خداى را مى‏خواند، و خداى تعالى او را دشمن دارد، بنا بر اين به جبرئيل مى‏فرمايد: اى جبرئيل! حاجت اين بنده مرا به عجله برآورد زيرا از صدايش بدم مى‏آيد.

آگاهى‏

وقتى شما دعا مى‏كنى يا آثار اجابت را مى‏بينى، يا نمى‏بينى. پس اگر نشانه اجابت را ديدى آرام باش! و عجب و خودپسندى به خود راه مده! و گمان مكن كه علت اجابت دعاى تو به خاطر صلاح و طهارت نفس تو بوده است. شايد تو از كسانى باشى كه خداى از تو بدش مى‏آيد و صدايت را دوست ندارد و اجابت دعاى تو در روز قيامت به عنوان دليلى عليه تو مورد استفاده قرار مى‏گيرد، خداى به تو مى‏فرمايد: آيا تو نبودى كه مرا خواندى و شايسته دورى بودى، ولى من دعاى تو را اجابت كردم. بلكه سزاوار است كه همت تو صرف شكر و زيادت در عمل و صلاح گردد. شكر از لطف‏هايى كه اميد تو را زياد نموده و تو را ترغيب كرده است كه دعا كنى. و از خدا بخواه كه آن سرعت در اجابت را بابى از ابواب لطف، و وزشى از وزشهاى رحمت خود، قرار دهد، و به تو الهام كند كه توفيق شكر بيش از پيش نعمت اجابت سريع را- كه تو اهلش نبودى و خدا اهلش بود- به تو بدهد و اين سرعت در اجابت از باب استدراج (9) نبوده باشد، و وظيفه توست كه حمد و استغفار فراوان كنى پس اگر علت سرعت در اجابت و رحمت نعمت و منّت بوده باشد، حمد در مقابل نعمت و منت خداى باشد. و اگر سبب آن استدراج و دشمنى بوده است، استغفار كنى [كه استغفار در مقابل گناه باشد]. و اگر نشانه‏هاى اجابت را نديدى،

مأيوس نباش! و اميدوار به كرم مولايت شو! زيرا چه بسا خداى تعالى اجابت را تأخير مى‏اندازد، زيرا خداى دوست دارد كه دعا و صداى تو را بشنود. پس اصرار نما!

[فوايد اصرار بر دعا]

[پس اصرار لازم است‏]. اولا براى اينكه نصيبى از دعاى امام عليه السلام ببرى! در آنجايى كه مى‏فرمايد: خداى رحمت كند بنده‏اى را كه از خداى چيزى خواست، و اصرار در آن كرد.

ثانيا به دوستى خداى تعالى برسى، زيرا خداى تعالى اجابت را تأخير انداخت، چون دوست داشت كه صداى تو را بشنود. پس از اصرار دست بر ندار.

و فايده سوم اصرار آن است كه بنا بر رواياتى كه در اين باب وارد شده با تكرار دعا حاجتت به سرعت برآورده مى‏شود و نفس اماره را با خوف از خداى تعالى لگام بزن! و بگو! شايد خداى جلّ جلاله دعايم را اجابت نكرد، به اين دليل كه دعاى من محجوب بود، و عمل مرا ملايكه الهى بالا نبردند، زيرا گناهم يا مظالم و وبال آن زياد بودند، يا آنكه قلب من سفت و سخت و مشغول به باطل است. يا گمان من به پروردگارم نيكو نيست و همه اين امور جلوى دعا را مى‏گيرند چنان كه بيايد، يا آنكه شايسته كمال مورد درخواست نبودى، لذا به تو ندادند، و اگر شايسته آن بودى كريم رحيم بدون درخواست، به تو مى‏داد. بنا بر اين براى تو خوف حاصل مى‏شود، و مى‏فهمى كه در جايگاه مقصّرين قرار گرفتى و مقام تو، مقام بنده ناچيزى است كه عيوبش او را دور كرده، و گناهانش او را طرد نموده، و اعمالش او را سر جايش نشانيده، و آرزوهايش او را محبوس ساخته، و شهواتش او را محروم ساخته، و بار گناهان او را سنگين نموده، و او را از همراهى با سالكان باز داشته، و از ترقى به درجات رستگاران مانع گشته است.

بدان كه تو با اين ناچيزى و دورى از مولايت و زمينگيرى بواسطه بار سنگين گناهانت، در حالى كه از سابقين و پيشگامان باز ماندى و با مخذولين و دشمنان خدا همنشين شدى، اگر دعا را واگذارى و استغاثه به مولايت نكنى، و از درخواست هدايت بازمانى، شايد شيطان فرصت پيروزى يابد، و تو را در چنگالهايش بگيرد، و تو در تور شيطان بيافتى، و قدرت بر رهايى نيابى، و به اشقياى در عذاب ملحق شوى، بلكه وظيفه تو استغاثه و فرياد فراوان است، قبل از آنكه داخل تور (شيطان) بيافتى، و پيوسته دق الباب نما! شايد پرده از تو برداشته شود، و به زبان خجالت و شكستگى در مناجات ملك جبار بگو: الهى و سيّدى و مولاى اگر آنچه كه من از جود و كرم تو خواستم براى دين و دنياى من خوب نيست، و مصلحت در منع از اجابت آن دعاست، پس مرا راضى به قضاى خودت نما! و قدر خود را بر من مبارك نما! تا آنكه آنچه را تأخير كردى،

دوست نداشته باشم كه تعجيل كنم، و آنچه را تو تعجيل كردى، تأخير نكنم، و نفس مرا راضى و مطمئن به آنچه از تو رسد قرار بده! و تو براى من اختيار كن! و آن را در نزد من دوست داشتنى‏تر از ديگر چيزها قرار بده! و مرا انتخابگر آن از ساير امور قرار بده! و اگر گناهان زياد و اشتباهات فراوان اجابت تو را از من باز داشته و باعث اعراض تو از من گرديده پس من متوسل به تو مى‏شوم، به تو كه پروردگار منى، و به محمد (ص) كه پيامبر من است، و به اهل بيت طيب و طاهر او، كه آقايان منند و من متوسّل مى‏شوم به بى‏نيازى تو، از خودم، و نيازمنديم به تو و به اينكه من، بنده تو هستم، و بنده، از آقاى خود مى‏پرسد، و در اين صورت از تو به كه باز گرديم و از تو به كجا رويم؟ و تو كسى هستى، كه اگر منع نعمت بر او نيافزايد و بخشش او را به زحمت و دشوارى رنج نياندازد و تو اكرم الاكرمين و ارحم الراحمينى.

[دعاى امام سجاد]

سپس ياد آور كلام حضرت على بن الحسين زين العابدين (ع) در مناجاتش مى‏شوى و در كلامش، كه مشتمل بر گشودن پر اميد است، فكر مى‏كنى.

فرمود: «الهى و عزّتك و جلالك! لو قرنتنى في الاصفاد، و منعتنى سيبك من بين الاشهاد، و دللت على فضايحى عيون العباد، و امرت بى الى النّار، و حلت بينى و بين الابرار، ما قطعت رجائى منك، و لا صرفت تاميلى للعفو عنك و لا خرج حبّك عن قلبى.

انا لا انسى اياديك عندى و سترك علىّ في دار الدّنيا و حسن ضيعك الىّ.» خداى من! قسم به عزت و جلال تو، اگر مرا در زنجيرها ببندى، و در بين مردم از عطايت محروم كنى، و چشم‏هاى بندگان را به بديهاى من دلالت كنى، و امر كنى مرا به سوى آتش برند و بين من و خوبان حايل شوى، من اميدم را از تو قطع نمى‏كنم، و آرزوى عفو را دگرگون نكنم، و دوستى تو از قلب من خارج نخواهد شد، خدايا! من نعمت‏هاى تو را فراموش نمى‏كنم و ستر و پوشش و رفتار نيكوى ترا در دار دنيا از ياد نمى‏برم.»

[خوف و رجا در مؤمن‏]

و با اين كلمات و امثال آن اميد خود را زياد كن مبادا از جانب اميد به جانب خوف كند و منجر به نااميدى شود!: «وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ‏[[13]](#footnote-14) جز گمراهان از رحمت‏

پروردگارشان نااميد نمى‏شوند. و اميد تو به جانب رجا و آرزوى بيهوده نرود، زيرا به فريب و سفاهت منجر خواهد شد. رسول خدا (ص) فرمود:

زيرك نفس خود را مطيع مى‏سازد، و براى بعد از مرگ تلاش مى‏كند و احمق و عاجز كسى است كه پيروى از هواى نفس خود نمايد و آنگاه از خداى آرزوى مغفرت كند و از ائمه عليهم السلام روايت شده است: مؤمن مانند پرنده است و داراى دو بال مى‏باشد، بالى از اميد و بالى از ترس.

و لقمان به پسرش ماهان گفت: پسرم اگر اندرون مؤمنى شكافته شود بر قلب او دو سطرى از نور نوشته شده، اگر آن دو را وزن كنند، هيچ كدام به سنگينى دانه خردلى بر ديگرى افزون نشود:

يكى رجا و ديگرى خوف. بله در حال مرض مخصوصا مرض موت بايد اميد بر خوف بيشى گيرد و در اين باره روايت از ائمه معصومين عليهم السلام رسيده است.

[مناجاتى براى دفع فقر و سختى‏ها]

يا من يرى ما في الضمير و يسمع انت المعدّ لكل ما يتوقّع يا من يرجى في الشّدائد كلّها يا من اليه المشتكى و المفزع يا من خزائن ملكه في قوله كن امنن فانّ الخير عندك اجمع مالى سوى فقرى اليك وسيلة بالافتقار اليك فقرى ادفع مالى سوى قرعى لبابك حيلة و لئن رددت فاىّ باب اقرع من ذا الّذي ادعو و اهتف باسمه ان كان فضلك عن فقيرك يمنع حاشا لمجدك ان تقنّط عاصيا الفضل اجزل و المواهب اوسع‏

اى كسى كه آنچه در ضمير مى‏رود مى‏بيند و مى‏شنود تو هر آنچه را كه اميد بدان مى‏رود آماده مى‏كنى اى كسى كه در همه شدايد بدو اميد بسته مى‏شود اى كسى كه شكايت به توست و پناه تنها تويى اى كسى كه خزاين مملكتش در گفتار «كن» او نهفته است بر ما منت بگذار همه خوبيها پيش توست من جز فقر خود راهى به تو ندارم به نياز به تو نياز خود را دفع مى‏كنم جز كوبيدن در تو چاره‏اى ندارم و اگر بازم گردانى كدامين در را بكوبم چه كسى را بخوانم و اسمش را فرياد كنم اگر فضل تو از نيازمند به تو گرفته شود دور از بزرگى توست كه عاصيى را نااميد سازى و فضل تو بسيار و عطاياى تو وسيع است.

مناجات ديگر

اجلّك عن تعذيب مثلى على ذنب و لا ناصر لى غير نصرك يا ربى انا عبدك المحقور في عظم شأنكم من الماء انشأت اصلى و من ترب و تقلّبنى من ظهر آدم نطفة احدّر في قعر حريج من الصلب و اخرجتنى من ضيق قعر بمنّكم و احسانكم اهوى الى الواسع الرحب فحاشاك في تعظيم شانك و العلى تعذّب محقورا باحسانكم ربى‏

لانّا رأينا في الأنام معظّما يخلّى عن المحقور في الحبس و الضّرب و ارفده مالا و لو شاء قتله لقطّعه بالسيف اربا على ارب و ايضا اذا عذّبت مثلى و طائعا تنعّمه فالعفو منك لمن يخبى فما هو الّا لى فمنذ رايته لكم شمة اعددته المحو للّذنب و اطمعتنى لمّا رايتك غافرا و وهّاب قد سمّيت نفسك في الكتب فان كان شيطان اعان جوارحى عصتكم فمن توحيدكم ما خلا قلبى فتوحيدكم فيه و آل محمد سكنتم به في حبّة القلب و اللّب و جيرانكم هذى الجوارح كلها و انت فقد اوصيت بالجار ذى الجنب و ايضا راينا العرب تحمى نزيلها و جيرانها و التابعين من الخطب فلم لا ارجى فيك يا غاية المنى حما مانعا ان صحّ هذا من العرب تو بزرگتر از آنى كه همانند مرا بر گناهم عذاب كنى در حالى كه ياورى جز تو اى پروردگارم ندارم در مقابل عظمت تو من بنده ناچيزى هستم كه ريشه‏اش از آب و گل است و مرا از پشت آدم در حال نطفگى نقل دادى‏

و از پشت او پايين آمدم و در تنگناى رحم قرار گرفتم و مرا در تنگى رحم به منت خود خارج ساختى و احسان تو مرا به دنياى وسيع باز آورد و دور است از بزرگيت و علوت كه حقيرى را عذاب كنى كه به احسان تو پرورش يافته زيرا ما انسانهاى بزرگى را ديديم كه از حقير در حبس و زير تازيانه درمى‏گذرند و به او بخشش مى‏نمايند و اگر مى‏خواستند او را بكشند با شمشير پاره پاره‏اش مى‏كردند و نيز اگر همانند مرا عذاب كنى و مطيعى را نعمت بدهى پس عفو تو براى چه كسى ذخيره شده پس عفوت جز براى من نيست پس از زمانى كه ديدم كه عفو روش شماست آن را محو گناهانم شمرده‏ام و مرا به طمع انداختى از آنگاه كه ديدم خويشتن را در كتابها غافر و وهاب ناميدى اگر شيطان من در جوارح من در انجام گناه كمكم كرد اما قلب من از توحيد تو خالى نشد توحيد تو در سويداى قلب من است و آل محمد در درون قلب و جانم جاى گرفته است و اين اعضاى گناهكار من همسايه قلب معتقدم هستند و تو به نيكويى به همسايه سفارش كردى و نيز ديديم كه عرب‏ها از مهمان و همسايگانى كه تابعند در مقام خطرات مهم دفاع مى‏كند پس چگونه، اى! نهايت آرزوها اميدوار نباشم به دفاعى كه مانع از بديها باشد اگر اين عادت عرب باشد

نصيحت‏

شايسته است كه اگر اجابت به تأخير افتاد رضا به قضا الهى دهى و اجابت نشدن را بر خير و خوبى حمل كنى و اينكه آنچه براى تو حاصل شده عين صلاح تو بود و اين كار نهايت تفويض امور به خداست و خداى تعالى اين مقدار بر تو حق دارد. زيرا از رسول خدا (ص) روايت شد كه فرمود: بر نعمت‏هاى الهى خشم نگيريد و بر خدا تحميل نكنيد و اگر در روزى و معيشت‏تان مبتلا شديد، پس سخنى نگوييد! و چيزى را نخواهيد! شايد اين درخواست و سؤال باعث مرگ و هلاكت شما باشد، ولى بايد اين طور بگوييد: خدايا تو را به جاه محمد و آل پاكش قسم مى‏دهم كه اگر اين حالت را كه من دوست ندارم به صلاح من است و به نفع دين من است، پس مرا صبر ده! و به من قوت بده! كه اين حالت را تحمل كنم و اين سنگينى را بر من سبك فرما! و اگر خلاف اين حالت به صلاح من است، پس به فضل خود آن را به من ببخش و مرا در هر حال به قضايت راضى بگردان سپاس تنها از آن توست. و همين معنا در روايت امام صادق عليه السلام آمده است، فرمود: از جمله چيزهايى كه خداى تعالى به موسى بن عمران وحى كرده است اين كه: اى موسى! من خلقى را محبوب‏تر از بنده مؤمنم خلق نكردم و من او را مبتلا مى‏گردانم به بلايى كه مصلحت او در آن است و به او عافيت از در چيزى مى‏دهم كه صلاح او در آن است ولى مى‏دانم كه چه چيزى به صلاح بنده من است. پس بر ابتلاى من صبر كند و بر نعمت‏هاى من شكر نمايد در اين صورت او را از زمره صديقين نزد خود قرار مى‏دهم بشرط آنكه به رضايت من عمل كند و اطاعت امر مرا نمايد[[14]](#footnote-15).

و از امير المؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود: خداى عز و جل از بالاى عرشش فرمود: اى بندگان من! اوامر مرا اطاعت كنيد و مصالح خودتان را به من نياموزيد، زيرا من به مصالح شما داناترم و مصالح شما را از شما دريغ نمى‏كنم. و از پيامبر (ص) آمده است: اى بندگان خدا! شما همانند بيمارانيد و خداى عالميان بسان طبيب است و صلاح بيماران را طبيب مى‏داند و آن را تدبير مى‏كند نه آنكه صلاح بيمار تابع اشتهاى بيمار و خواست او باشد پس امر خدا را به او واگذاريد در اين صورت رستگار مى‏شويد.[[15]](#footnote-16) و از امام صادق عليه السلام روايت شده: من از مرد مسلمان تعجب مى‏كنم؟ خداى حكمى در مورد او ندارد جز آنكه صلاح وى در آنست اگر حكم خدا تكه تكه شدن او با مقراض باشد صلاح او در آن است و اگر حكم خدا حكومت بر زمين از مشرق تا مغرب باشد باز صلاح او در آن است.

و از امام صادق (ع) نقل شده است كه خداى تعالى فرمود: اگر بنده من آمدن روزى از طرف مرا كند مى‏شمارد، بترسد از اينكه من بر او غضب كنم و درى از دنيا را بر او بگشايم. و از جمله چيزهايى كه خداى تعالى به داود عليه السلام وحى فرمود اين است كه: هر كس به من پناه آورد من او را كفايت مى‏كنم، و هر كس از من درخواست كند به او مى‏بخشم و هر كس مرا بخواند اجابتش مى‏كنم و (تحقق و) اجابت دعاى او را تأخير مى‏اندازم، ولى تحقق اجابت را با آنكه اجابت شده به صورت تعليق در مى‏آورم، زيرا مى‏خواهم قضاى من تمام گردد و وقتى قضاى من تمام شود اجابت را انفاذ مى‏كنم. بگو به مظلوم: من دعاى تو را به تأخير مى‏اندازم با آنكه دعاى تو و نفرين تو در حق ظالم را اجابت كردم، براى اينكه مى‏خواهم قضاى من عليه ظالم به جهاتى كه بر تو مخفى است تمام شود و من بهترين قاضيانم: يا اينكه تو به كسى ظلم كردى و او نفرينت كرده است پس اين نفرين تو در قبال آن نفرين قرار گرفت نه به نفع تو و نه به ضرر تو مورد اجابت قرار نگرفت. و يا آنكه اين ستم براى تو درجه‏اى از بهشت را به ارمغان مى‏آورد كه تو بدون ظلم او بر تو به آن درجه نمى‏رسيدى، زيرا من بندگانم را در اموال و جانهايشان امتحان مى‏كنم و

چه بسا بنده‏اى را بيمار مى‏كنم و نماز و خدمتش كم مى‏شود و شنيدن دعايش در سختى نزد من بهتر از نماز نمازگزاران است و گاهى بنده‏اى نماز مى‏خواند و من نماز را برويش مى‏زنم و صدايش را محجوب مى‏گردانم. اى داود! آيا ميدانى اين بنده كيست؟ آن بنده‏اى كه با چشم بد به زنان مؤمنين نگاه مى‏كند و او بنده‏اى است كه در خاطر او مى‏گذرد كه اگر حكومتى را در دست بگيرد مردم بيگناه را بكشم.[[16]](#footnote-17) اى داود بر گناهانت همانند زن فرزند مرده نوحه كن اى كاش مى‏ديدى اشخاصى را كه مردم را با زبانهاشان مى‏خورند (غيبت مى‏كنند) در حالى كه زبانهاى‏شان را همانند پوست پهن نموده‏ام و كناره‏هاى زبانشان را با آهن گداخته مى‏زنم سپس سرزنشگرى را بر ايشان مسلط كردم كه مى‏گويد: اى اهل آتش اين فلان شخص فحاش بد زبان است او را بشناسيد. چه ركعات زيادى، نمازگزار به طول و تفصيل و گريه گزارد كه در نزد من پشيزى نمى‏ارزد، زيرا زمانى كه به قلب او نظر مى‏كنم مى‏بينم كه اگر از نماز فارغ شود و زنى را بيند و آن زن خود را بر او عرضه كند او را اجابت مى‏كند و اگر مؤمنى با او معامله كند به او خيانت مى‏كند.

و امّا روايات: (بر دعا ترغيب مى‏كند)

روايات بسيارى موجود است كه دلالت بر ترغيب و تحريص بر دعا مى‏كنند كه اگر همه را

نقل كنيم طولانى مى‏گردد و دلزدگى مى‏آورد پس بر نقل اخبار زير اكتفا مى‏كنم: اوّل: حنّان بن سدير روايت كرد گويد: به ابى جعفر (ع) عرضه داشتم كدام عبادت بهتر است؟

فرمود: هيچ چيزى در نزد خدا بهتر از درخواست از خدا نيست كه از چيزهايى كه خدا دارد بخواهيم و هيچ كس در نزد خدا مبغوض‏تر از كسى كه در عبادت خدا استكبار مى‏جويد و از خدا درخواست نمى‏كند نيست.

روايت دوّم: زراره از ابى جعفر (ع) روايت كرد كه حضرت فرمود: خداى عز و جل مى‏فرمايد:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ‏:[[17]](#footnote-18) آنانى كه از عبادت من سركشى مى‏كنند در جهنم به خوارى جاى خواهند گرفت». فرمود مراد از آيه همان دعاست و بهترين عبادت دعاست زراره گفت عرضه داشتم: إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ‏[[18]](#footnote-19) فرمود منظور از اوّاه بسيار دعاكننده است.

روايت سوم: ابن قداح از ابى عبد اللَّه امام صادق- عليه السلام روايت مى‏كند كه امير المؤمنين فرمود: بهترين اعمال نزد خدا در زمين دعاست، و برترين عبادت عفاف و پاكى است. و حضرت فرمود امير المؤمنين خود مردى بسيار دعاكننده بود.

چهارم: عبيد بن زراره از پدرش از مردى از ابى عبد اللَّه (ع) نقل مى‏كند:

دعا همان عبادتى است كه خداى تعالى فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي‏[[19]](#footnote-20) خدا را بخوان! و از او بخواه! و نگو كه قضاى و قدر الهى پايان يافت و جارى شد.

پنجم: عبد اللَّه بن ميمون قداح روايت كرد كه ابى عبد اللَّه امام صادق عليه السلام فرمود: آيا فرق ابتلاى طولانى از ابتلاى كوتاه را مى‏دانيد؟ عرضه داشتم: خير. فرمود: وقتى به هنگام ابتلا ملهم به دعا شديد پس بدانيد كه مدت ابتلا كوتاه است هفتم: ولّاد گفت كه ابو الحسن (ع) فرمود: هيچ بلايى نيست كه بر بنده مؤمن نازل مى‏شود و بر قلب او دعا الهام مى‏شود مگر آنكه آن بلا بزودى بر طرف مى‏شود و هيچ بلايى نيست كه بر بنده مؤمن نازل مى‏شود و از دعا باز ايستد مگر آنكه مدت بلا طولانى است پس اگر بلايى بر شما نازل شد پس بر شما باد كه دعا و تضرع به سوى خداى عز و جل كنيد.

هشتم: از پيامبر (ص). روايت شده كه فرمود: در حوايج خود به خدا پناه ببريد و در شدايد به‏[[20]](#footnote-21)

[[21]](#footnote-22)

[[22]](#footnote-23)

ذكر نشستيم و گروهايى را ديديم كه تو را تسبيح مى‏كردند و تمجيد مى‏نمودند و تقديس مى‏گفتند و از آتش جهنم مى‏هراسيدند. خداى تعالى مى‏فرمايد:

اى فرشتگان من جهنم را از ايشان دور مى‏كنم و شما را به شهادت مى‏گيرم كه ايشان را آمرزيدم و از چيزى كه ترسيدند ايمن كردم. فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا در بين ايشان فلانى بود و او تو را ياد نمى‏كرد خداى تعالى مى‏فرمايد او را به خاطر همنشينى با آن ذاكرين بخشيدم، ذاكرين خدا كسانى نيستند كه همنشين آنها شقى باشد.

فصل (3) استحباب ذكر در آنجايى كه غافلان حضور دارند مؤكد مى‏شود،

چون ممكن است حادثه‏اى براى ايشان اتفاق بيفتد و او به خاطر ذكرش نجات پيدا كند و شايد ايشان هم به خاطر ذكر وى نجات يابند.

دليل ديگر براى تاكيد در استحباب ذكر گفتار امام صادق عليه السلام است كه فرمود: كسى كه در بين مردم غافل، ذكر خدا كند بسان رزمنده در بين فراريان است. و از آن حضرت از رسول خدا نقل شده است كه پيامبر (ص) فرمود: ذاكر خدا در بين غافلان همانند جنگجوى بين فراريان است و كسى در بين فراريان رزم كند وارد بهشت مى‏شود. و از پيامبر (ص) وارد شده است كه فرمود: هر كس خداى را با اخلاص در بازار ياد كند به هنگامى كه مردم غافلند و مشغول تجارت هستند، خداى تعالى هزار حسنه براى او مى‏نويسد، و روز قيامت او را به مغفرتى مى‏آمرزد كه به قلب بشرى خطور نكرده است.

فصل (4) بهترين اوقات ذكر، وقت صبح و مغرب و بعد از صبح و عصر است. (68)

رسول خدا (ص) از خداى تعالى نقل كرد كه حق سبحانه فرمود: اى فرزند آدم! بعد از صبح ساعتى و بعد از عصر ساعتى مرا ذكر كن! من مطلوبت را بر مى‏آورم. و امام باقر عليه السلام فرمود: ابليس كه بر او لعنت‏هاى الهى باد! لشكريان شب خود را به هنگام غروب خورشيد و طلوع صبح مى‏فرستد، خداى را در اين اوقات زياد ذكر كنيد و از شر ابليس و لشكرش به خدا پناه بريد و بچه‏هاى خود را در اين دو ساعت حفظ كنيد! زيرا اين دو ساعت ساعت غفلت است. و امام صادق عليه السلام در گفتار حق تعالى كه فرمود: وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ‏[[23]](#footnote-24) منظور دعا قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن است و آن ساعت اجابت دعاست.

فصل (5) مستحب است كه ذكر مخفى باشد

، زيرا به اخلاص نزديك و از ريا دور است رسول خدا (ص) به ابى ذر فرمود: اى ابا ذر! خداى را به صورت خامل ذكر كن! پرسيدم خامل يعنى چه؟

پاسخ داد: يعنى مخفى، و امير المؤمنين عليه السلام فرمود: هر كس خداى را در پنهان ياد كند، زياد خداى تعالى را ذكر كرده است، زيرا منافقين خداى تعالى را در جمع زياد ذكر مى‏كردند، ولى در خفا و پنهانى ياد خدا نمى‏كردند پس خداى تعالى فرمود: يُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا[[24]](#footnote-25) رياكارى مى‏كنند و خداى را جز اندك ياد نمى‏نمايند. و امام صادق عليه السلام فرمود كه خداى تعالى مى‏فرمايد: هر كس مرا در پنهان ياد كند، او را در آشكارا ياد كنم. و زراره از امام باقر (ع) يا امام صادق عليه السلام نقل كرد، فرمود: فرشته جز آنچه را كه مى‏شنود نمى‏نويسد و خداى تعالى فرمود: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً[[25]](#footnote-26) پروردگارت را در نفس خود به زارى و پنهان ياد نما! پس ثواب ذكر پنهانى خدا را جز خدا نمى‏داند چون ثوابى عظيم دارد.

روايت شده است كه رسول خدا (ص) در غزوه‏اى حضور داشت بر وادى مشرف شدند مردم با صداى بلند شروع به لا اله الا الله و تكبير كردند. حضرت فرمود: اى مردم ذكر را آهسته بگوييد!

مگر نمى‏دانيد كه شما ناشنواى را صدا نمى‏زنيد و غايبى را نمى‏خوانيد و شنواى نزديك خود را مى‏خوانيد.

فصل (6) ذكر اقسامى دارد

قسم اول: تمجيد است.

سعيد قماط از فضل روايت كرد گفت: به ابو عبد الله عليه السلام گفتم:

فدايت شوم! دعايى جامع يادم بده، فرمود: خداى را حمد كن آنگاه هيچ نمازگزارى نيست كه براى تو دعا مى‏كند و مى‏گويد: سمع اللَّه لمن حمده خداى بشنود حمد كسى را كه حمدش نمود.

و از پيامبر (ص) روايت شده است كه فرمود: هر سخنى كه با حمد شروع نشود، ناقص است.

و ابو مسعود از امام صادق (ع) روايت كرد كه فرمود: هر كس چهار بار به هنگام صبح بگويد:

«الحمد لله رب العالمين» شكر آن روز را ادا كرده است و وقتى به هنگام شب چهار بار همان را بگويد شكر آن شب را ادا كرده است. (67) و از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمود: رسول خدا مى‏فرمود هر كس بگويد: «الحمد للَّه كما هو اهله» حمد خدايى را همان گونه كه سزاست، نويسندگان آسمانها مشغول نوشتن ثواب آن گردند، پس به خداى عرضه بدارند كه:

خدايا! ما غيب نمى‏دانيم، خداى تعالى مى‏فرمايد: همان طور كه بنده گفته است بنويسيد و من پاداشش را مى‏دهم.

چگونگى تمجيد

على بن حسان از بعضى اصحاب از امام صادق نقل كرد: هر دعايى كه قبل از آن تمجيد نباشد دم بريده است ابتدا با تمجيد خداى تعالى شروع كند، سپس ثنا نمايد. پرسيدم: حد اقل تمجيد لازم چه مقدار است فرمود مى‏گوييد: «اللّهم انت الاوّل فليس قبلك شى‏ء و انت الآخر فليس بعدك شى‏ء و انت الظّاهر فليس فوقك شي‏ء و انت الباطن فليس دونك شى‏ء و انت العزيز الحكيم»: خدايا تو اولى، قبل از تو چيزى نيست. تو آخرى بعد از تو چيزى نيست. تو ظاهرى و بالاتر از تو چيزى نيست و تو باطنى باطن‏تر از تو چيزى نيست و تو عزيز حكيمى. و به همين اسناد گفت: از امام صادق پرسيدم: كمترين چيزى كه از تمجيد كفايت مى‏كند چيست فرمود اين گونه مى‏گويد: «الحمد للَّه الذى علا فقهر و الحمد للَّه الذى بطن»

فخبر و الحمد للَّه الذى يحيى الموتى و يميت الاحياء و هو على كلّ شي‏ء قدير»: حمد خدايى را كه برشد و سلطه پيدا كرد و حمد خدايى را كه باطن گرديد و مطلع شد و حمد خدايى را كه مرده را زنده مى‏كند و زندگان را مى‏ميراند و او بر همه چيز قادر است.

قسم دوم ذكر، تهليل و تكبير است.

ربعى از فضيل از امام باقر يا امام صادق عليهما السلام روايت نمود كه فرمود: تهليل (لا اله الا الله) و تكبير (الله اكبر) را زياد بگوييد زيرا خدا چيزى را از تكبير و تهليل بيشتر دوست ندارد. و از پيامبر (ص) روايت شد كه: آن حضرت فرمود: بهترين عبادت «لا اله الا الله» است.

قسم سوم ذكر تسبيح است.

يونس بن يعقوب گفت از امام صادق عليه السلام پرسيدم: هر كس صد بار «سبحان الله» بگويد آيا از جمله كسانى خواهد بود كه خداى را زياد ذكر كرده است؟ فرمود: بله.

[حضرت سليمان و مرد كشاورز]

حكايت شده كه لشكرگاه حضرت سليمان بن داود عليه السلام صد فرسنگ در صد فرسنگ بوده است. بيست و پنج فرسنگ براى طايفه جن و بيست و پنج فرسنگ براى انسانها و بيست و پنج فرسنگ براى پرندگان و بيست و پنج فرسنگ براى حيوانات وحشى و آن حضرت هزار كاخ شيشه‏اى بر روى چوب داشت كه سيصد زن در آن بودند و هفتصد كنيز مخصوص داشت و اجنه براى او فرشى از طلا و ابريشم بافته بودند كه دو فرسنگ در يك فرسنگ بود و منبر طلايى وى را در وسط آن مى‏گذاشتند و حضرت بر آن مى‏نشست و در كنارش ششصد هزار صندلى طلا و نقره بود و پيامبران بر صندليهاى طلا مى‏نشستند و علما بر صندليهاى نقره قرار مى‏گرفتند و در اطراف ايشان مردم بودند و در اطراف مردم اجنّه و شياطين حضور داشتند و پرندگان با بالهايشان بر ايشان سايه مى‏انداختند تا آنكه خورشيد بر آنها نتابد و باد صبا بساط (فرش) سليمان (ع) را بلند مى‏كرد و در روز به اندازه يك ماه راه مى‏رفتند. و روايت شده است كه طوفان آن را حركت مى‏داد و باد آرام آن را به دوش مى‏كشيد خداى تعالى در حال سير بين آسمان و زمين به حضرت سليمان (ع) فرمود كه من بر سلطنت تو اضافه كردم به اينكه هر كس سخنى بگويد باد به‏

گوش تو برساند. حكايت شد كه آن حضرت به كشاورزى رسيد كشاورز گفت: به پسر داود سلطنت بزرگى داده شده است! باد صداى آن مرد را به گوش حضرت سليمان رسانيد. سليمان پايين آمد و به پيش مرد كشاورز رفت و گفت: من پيش تو آمدم كه مبادا چيزى را كه تو بر آن قدرت ندارى از خدا بخواهى! سپس فرمود: تسبيحى را كه خداى تعالى آن را بپذيرد بهتر از آن سلطنتى است كه به پسر داود داده شده است. و در حديث ديگر آمده است: زيرا ثواب تسبيح مى‏ماند و پادشاهى سليمان از بين مى‏رود.

قسم چهارم تسبيح و تحميد است.

از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمودند: امير المؤمنين (ع) فرمود: تسبيح نصف ميزان است (69) و تحميد ميزان را پر مى‏سازد. و لا اله الا اللَّه و اللَّه اكبر بين آسمانها و زمين را پر مى‏سازد.

قسم پنجم از آن حضرت روايت شده كه: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شريك له الها واحدا احدا فردا صمدا لم يتّخذ صاحبة و لا ولدا»

گواهى مى‏دهم كه جز الله خدايى نيست تنهاست و شريكى ندارد و خدايى واحد احد فرد و صمد است و همسر و فرزندى نگرفته است.

هر كس چهل و پنج بار آن را بگويد چهل و پنج هزار هزار براى او مى‏نويسد و چهل و پنج هزار هزار سيئه از نامه عمل او محو مى‏كند و چهل و پنج هزار هزار درجه او را بالا مى‏برد و بسان كسى است كه در روزش دوازده هزار بار قرائت قرآن كند و خداى تعالى خانه‏اى در بهشت براى او بنا مى‏كند.

قسم ششم قسم ششم از اذكار پنج كلمه زير است. [ «سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر لا حول و لا قوة الّا باللَّه العلىّ العظيم»]

پيامبر فرمود: آيا شما را پنج كلمه ياد ندهم كه بر زبان سبكند و در ميزان سنگينند و خداى را راضى مى‏كنند و شيطان را طرد مى‏نمايند و از گنجهاى بهشتند و از تحت عرش هستند و باقيات صالحات مى‏باشند، پاسخ دادند: بله اى رسول خدا (ص)! رسول خدا (ص) فرمود: بگوييد «سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه‏

اكبر لا حول و لا قوة الّا باللَّه العلىّ العظيم» و فرمود: چه مقدار اين پنج كلمه مباركند و چه قدر سنگينى آنها در ميزان خيلى زياد است!

قسم هفتم قسم هفتم از اذكار تسبيحات اربع است.

از امام ابى جعفر باقر (ع) روايت شده كه فرمود:

رسول خدا (ص) به مردى كه درخت در باغ خود كاشت رسيد در كنارش ايستاد، فرمود: آيا شما را راهنمايى نكنم بر كاشتن درختى كه ريشه‏اش محكمترين و ميوه‏اش زودرس‏ترين و خوش خوراكترين و ماندگارترين ميوه‏هاست؟ گفت: اى رسول خدا مرا به آن راهنمايى كن! فرمود:

وقتى صبح و شب كردى بگو: «سبحان اللَّه و الحمد اللَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر» اگر اينها را بگويى به عوض اين كلمات در قبال هر تسبيح ده درخت در بهشت مى‏دهند كه از انواع ميوه‏ها در آن باشد و آنها از اعمال نيكوى باقى هستند آن حضرت (ع) فرمود: آن مرد گفت: اى رسول خدا (ص) من تو را به شهادت مى‏گيرم كه اين باغ صدقه بر فقراى مسلمين باشد خداى تعالى اين آيه را فرستاد فَأَمَّا مَنْ أَعْطى‏ وَ اتَّقى‏ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى‏ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى‏[[26]](#footnote-27). هر كس ببخشد و تقوى پيشه كند و نيكويى را تصديق كند ما هم بر او آسان مى‏گيريم. محمد بن خالد برقى از امام صادق (ع) از جدش عليهم السلام از رسول خدا (ص) نقل كرد كه آن حضرت فرمود: هر كس بگويد «سبحان الله» خداى درختى را عوض آن او در بهشت مى‏كارد و هر كس «الحمد لله» بگويد خداى تعالى بابت آن درختى در بهشت براى او مى‏كارد. و هر كس بگويد «لا اله الا اللَّه» خداى درختى را به عوض آن در بهشت مى‏كاريد. و هر كس بگويد «اللَّه اكبر» خداى درختى را به عوض آن در بهشت براى او مى‏كارد. مردى از قريش به آن حضرت عرضه داشت: بنا بر اين در بهشت درختان زيادى داريم حضرت فرمود: ولى شما را بر حذر مى‏دارم كه آتشهايى نفرستيد كه آنها را بسوزانيد و آن قول خداى تعالى است كه فرمود: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ‏[[27]](#footnote-28) اى كسانى كه كه ايمان آورديد خدا و رسول خدا را اطاعت كنيد و اعمال خويش را باطل نكنيد. و از آن حضرت (ع) آمده است كه روزى پيامبر به اصحابش فرمود:

به نظر شما اگر البسه و امتعه خانه‏هاى شما جمع آورى شود و بر روى هم چيده شود آيا به آسمان مى‏رسد؟ پاسخ دادند: نه اى رسول خدا (ص)! فرمود: آيا شما را راهنمايى به چيزى نكنم كه‏

ريشه‏اش در زمين و شاخه‏اش در آسمان باشد؟ گفتند: آرى، فرمود: وقتى نماز واجب تمام شد، سى مرتبه گفته شود: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» ريشه آن در زمين و شاخه آن در آسمان است و اين كلمات در آن روز او را از آوار و سوختن و غرق و در چاه افتادن و دريده شدن بواسطه حيوانات درنده و مرگ و بلايى كه از آسمان نازل مى‏شود حفظ مى‏كند و اينها باقيات صالحات هستند.

و حمّاد بن عثمان از جعفر بن محمد (ص) از پدرانش از على (ع) نقل كرده است كه پيامبر اكرم فرمود: وقتى مرا به آسمان بردند و داخل بهشت شدم در آنجا صحرايى سپيد از مشك ديدم و ملايكه‏اى را ديدم كه با آجرى از طلا و آجرى از نقره در آن ساختمان مى‏ساختند و گاهى مى‏ايستادند از ايشان پرسيدم چرا گاهى مى‏سازيد و گاهى مى‏ايستيد پاسخ دادند: ما مى‏ايستيم تا مصالح بنا از راه برسد پرسيد: مصالح بناى شما چيست؟ گفتند: سخن مؤمن كه بگويد:

«سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا الله و الله اكبر» مصالح ماست. وقتى اين كلمات را بگويد ما بنا مى‏كنيم وقتى ساكت شد، از ساختن دست بر مى‏داريم.

قسم هشتم از اذكار قسم هشتم استغفار است‏

(70) سكونى از امام صادق عليه السلام روايت كرد: فرمود رسول خدا (ص) فرمود: بهترين دعا استغفار است و فرمود: دلها زنگ مى‏زند مانند زنگ زدن مس، آن را با استغفار جلا دهيد. فرمود هر كس زياد استغفار كند خداى تعالى از همه غمها او را نجات مى‏دهد و براى هر سختى راه نجاتى قرار مى‏دهد و به او از راهى كه گمان ندارد روزى مى‏دهد. و زراره از ابى عبد الله (ع) روايت كرد كه: وقتى بنده زياد استغفار كند كتاب عملش در حال درخشش بالا مى‏رود. و از امام رضا عليه السلام آمده كه فرمود: مثل استغفار مثل برگ درخت است كه وقتى حركت كند برگهايش مى‏ريزد و كسى كه استغفار از گناه مى‏كند، ولى در همان حال آن را انجام مى‏دهد مثل اين است كه خداى تعالى را مسخره مى‏كند. و فرمود: رسول خدا (ص) از مجلس و لو كوتاه، بلند نمى‏شد تا بيست و پنج بار استغفار كند. و از آن حضرت آمده است كه رسول خدا (ص) هر صبح هفتاد بار استغفار مى‏كند و هفتاد بار به سوى خداى توبه مى‏نمود، پرسيدند: به هنگام استغفار چه مى‏فرمود آيا مى‏فرمود استغفر الله و اتوب اليه؟ امام فرمود:

پيامبر (ص) هفتاد بار مى‏فرمود: «استغفر الله» و هفتاد بار مى‏فرمود «اتوب الى الله». و از آن حضرت عليه السلام آمده كه فرمود: استغفار و قول «لا اله الا الله» بهترين عبادت است. خداى عزيز

جبار فرمود: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ‏[[28]](#footnote-29) بدان كه خدايى نيست جز او و از گناهت استغفار كن!

فصل (1) و بهترين اوقات استغفار سحرها و بعد از صبح و عصر است.

از ائمه اطهار عليهم السلام روايت شده است كه: اولين صفحات و آخرين صفحات كتاب روزتان را از نيكى پر كنيد، بين اول و آخر از شما گذشت مى‏شود. هارون بن موسى تلعكبرى به اسناد خود از امام صادق نقل كرد كه رسول خدا (ص) فرمود: هر كس هر روز بعد از عصر يك بار بگويد: «استغفر اللَّه الّذى لا اله الّا هو الحىّ القيّوم ذو الجلال و الاكرام و اسأله ان يتوب علىّ توبة عبد ذليل خاضع فقير بائس مستجير مستكين لا يملك لنفسه نفعا و لا حيوة و لا موتا و لا نشورا»: طلب آمرزش مى‏كنم از خدايى كه جز او خدايى نيست زنده و قيوم است و ذو الجلال و الاكرام مى‏باشد و از او مى‏خواهم توبه مرا بپذيرد. توبه بنده‏اى خوار خاضع بى‏چيز زمينگير و پناه آورنده و بى‏چيز كه نفع و ضرر و زندگى و مرگ و بعثى را مالك نيست خداى تعالى دو فرشته را امر مى‏كند كه هر چه در كتاب اعمالش موجود است هر چه كه باشد بسوزانند. و از ائمه اطهار عليهم السلام روايت شده است: درود خدا بر سحرخيزان و استغفاركنندگان در سحرها باد! روايت شده كه ابا القمقام خدمت ابو الحسن (ع) رسيد و شغلش صنعت بود از حرفه‏اش به آن حضرت شكايت برد و اينكه به هر چه روى مى‏كند نيازهايش برطرف نمى‏شود و سود نمى‏برد.

ابو الحسن (ع) به او فرمود: بعد از فجر بگو: «سبحان اللَّه العظيم و بحمده استغفر اللَّه من فضله» قمقام مى‏گويد پيوسته آن را مى‏گفتم به خدا قسم! اندكى نگذشت تا اينكه عده‏اى از باديه آمدند و مرا خبر دادند كه مردى از فاميلهايم مرده است و هيچ وارثى جز من ندارد من رفتم و ميراث را گرفتم و تاكنون بى‏نيازم.

فصل در دعاهاى مخصوص به اوقات‏

اول: از امير المؤمنين وارد شده است كه وقتى صبح مى‏شد سه بار مى‏فرمود: «سبحان الملك القدّوس» و مى‏گفت: «اللّهمّ انّى اعوذ بك من زوال نعمتك و تحويل عافيتك و من فجأة نقمتك و من درك الشّقاء و من سوء القضاء و من شرّ ما سبق في الكتاب اللّهمّ‏

انّى اسألك بعزّة ملكك و شدّة قوّتك و بعظيم سلطانك و بقدرتك على خلقك». خدايا! من از، از بين رفتن نعمت تو بر خود و دگرگونى سلامتى تو و از عذاب ناگهانى و از شقاوت و بدى قضايت و از شر آنچه كه در كتاب گذشت به تو پناه مى‏برم، خدايا! تو را به عزت ملكت و سختى قوتت و به بزرگى سلطنت و به قدرت تو بر خلقت قسم مى‏دهم. سپس حاجت خود را ذكر مى‏كرد.

دوّم: وقتى صبح مى‏كرد مى‏فرمود: خوش آمديد اى دو فرشته حافظ كريم من به خواست خدا به شما چيزى را املا مى‏كنم و شما هم آن را مى‏پسنديد پس پيوسته در تسبيح و تهليل بود تا صبح مى‏كرد همين طور بعد از عصر چنان بود.

سوّم: از امام باقر عليه السلام از رسول خدا (ص) نقل شده است كه آن حضرت فرمود: هر كس دوست دارد كه خداى تعالى را ملاقات كند و در كتابش شهادت به «لا اله الا الله وحده لا شريك له و انّ محمدا رسول الله» باشد و براى او هشت در بهشت باز شود و به او گفته مى‏شود كه: اى دوست از هر در كه مى‏خواهى داخل بهشت شو! به هنگام صبح و شام بگويد: اى دو ملك بنويسيد: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم: اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و اشهد انّ الساعة آتية لا ريب فيها و انّ اللَّه يبعث من في القبور على ذلك احيى و على ذلك امرت و على ذلك ابعث حيّا ان شاء اللَّه اقرأ محمّدا منّى السّلام (ص) الحمد للَّه الذى اذهب اللّيل مظلما بقدرته و جاء بالنّهار مبصرا برحمته خلقا جديدا مرحبا بالحافظين» و به طرف چپ و راست متوجه شود. و بگويد حيّاكما اللَّه من كاتبين» و به طرف چپ متوجه شود و ترجمه دعا اين است شهادت مى‏دهم كه خدايى جز الله نيست يگانه است و شريك ندارد و شهادت مى‏دهم كه محمد (ص) بنده و رسولش مى‏باشد و شهادت مى‏دهم كه قيامت مى‏آيد و شكى در آن نيست و خداى تعالى هر كسانى را كه در قبورند زنده مى‏كند و بر اين عقايد زندگى مى‏كنم و به آن مأمور شدم و در آن بخواست خدا در قيامت مبعوث مى‏شوم: اى دو فرشته از طرف من به حضرت محمد (ص) سلام برسانيد سپاس خداى را كه به قدرت خود شب تار را برد و روز روشن را به آفرينشى تازه برحمت خويش آورد.

خوش آمديد اى دو كاتب حافظ من چهارم: حمّاد بن عثمان از امام صادق عليه السلام روايت كرد: هر كس بعد از نماز صبح و قبل از هر سختى بگويد: «رب صلّ على محمد و اهل بيته» خداى تعالى صورتش را از وزش بادهاى آتشين جهنم باز مى‏دارد.

پنجم: از امام رضا (ع) روايت شده است كه فرمود: هر كس بعد از نماز صبح دعاى زير را بخواند هيچ حاجتى نخواهد جز آنكه بر او آسان مى‏شود و خداى تعالى آن را كفايت مى‏كند.

«بسم اللَّه و صلّى اللَّه على محمّد و آل محمّد و افوّض امرى الى اللَّه انّ اللَّه بصير بالعباد فوقيه اللَّه سيئات ما مكروا لا اله الا انت سبحانك انّى كنت من الظّالمين فاستجبنا له و نجّيناه من الغمّ و كذلك ننجى المؤمنين حسبنا اللَّه و نعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من اللَّه و فضل لم يمسسهم سوء ما شاء اللَّه لا حول و لا قوة الّا باللَّه ما شاء اللَّه لا ما شاء النّاس ما شاء اللَّه و ان كره النّاس حسبى الرّب من المربوبين حسبى الخالق من المخلوقين حسبى الرازق من المرزوقين حسبى اللَّه ربّ العالمين حسبى من هو حسبى، حسبى من لم يزل حسبى حسبى من كان منذ كنت لم يزل حسبى، حسبى اللَّه لا اله الّا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم» (71) بنام خدا و درود خدا بر محمد و آلش كارم را به خداى تعالى واگذار مى‏كنم، زيرا خدا به بندگانش بيناست، خداى تعالى او را از بديهاى مكر ايشان حفظ كرد خدايى نيست جز تو، منزّهى تو! من از ستمكاران بودم پس دعايش را اجابت كرديم و او را از غم نجات داديم و اين گونه مؤمنين را نجات مى‏دهيم خداى ما را كافى و وكيل خوبى است مؤمنين داخل نعمت و فضل پروردگار شدند كه هرگز تا خداى نخواهد به ايشان بدى نرسد و آنچه كه خداى خواهد.

قدرتى نيست جز از آن خدا، خواسته خدا را خواهم و به خواسته مردم تمايلى ندارم خواسته خدا را طالبم گرچه مردم بدشان آيد، تربيت خداى مرا از تربيت‏كننده‏هاى ديگر كفايتم مى‏كند، خالق من مرا از ديگر مخلوقات كافى است، رازق من مرا از ديگر روزى دهنده‏ها كافى مى‏باشد.

خداى رب العالمين مرا كافى است. مرا كافى است آنكه مرا كافى است، كافى است آنكه مرا در ازل كافى بوده است. كافى است آنكه تا بودم مرا كافى بوده است خداى مرا كافى است خدايى جز او نيست كارهاى خودم را به او واگذار كردم و او پروردگار عرش عظيم است.

ششم: بهترين دعايى كه در هنگام زوال ظهر (اذان ظهر) بايد خواند اين است: «اللّهم انّك لست باله استحدثناك» و اين دعا در مصباح المتهجدين نقل شده است و بهترين دعايى كه در پايان روز جمعه بايد خواند دعاى سمات است و بعد از آن دعايى را كه قبلا گذشت مى‏خوانى:

«اللّهم انّى اسألك بحقّ هذا الدّعاء و بما فات من الاسماء».

هفتم: از ابى جعفر باقر (ع) آمده كه رسول خدا (ص) وقتى آفتاب بر بالاى كوه قرار مى‏گرفت چشمانش پر از اشك مى‏شد، سپس مى‏فرمود: «امسى ظلمى مستجيرا بعفوك و امست ذنوبى مستجيرا بمغفرتك»

ستم من به عفو تو پناه برده است و گناهان من به بخشش تو ملتجى شده «و امسى خوفى مستجيرا بامانك و امسى ذلّى مستجيرا بعزّك و امسى فقرى مستجيرا بغناك» و ترس من به امان تو پناه گزيده و ذلت من به عزت تو پناه برده است و نياز من بر بى‏نيازى تو پناه آورده «و امسى وجهى البالى الفانى مستجيرا بوجهك الدّايم الباقى اللّهم البسنى عافيتك و غشّنى برحمتك» و روى پوسيده فانى من به روى هميشگى باقى تو پناه جسته خدايا عافيت خويش را به من بپوشان و رحمت خود را و جلّلني كرامتك و قنى شرّ خلقك من الجنّ و الانس يا اللَّه يا رحمان يا رحيم به من بپوشان و مرا به كرامت خود مجلل نما و مرا از شر خلقت از جن و انس حفظ نما. اى خدا اى بخشنده اى مهربان.

هشتم: سليمان بن جعفرى گفت: از ابا الحسن (ع) شنيدم كه مى‏فرمود: بهنگامى كه شب فرا مى‏رسد و به خورشيد نگاه مى‏كنى كه به طرف مغرب مى‏رود و در حال فرو رفتن است (بگو):

«بسم اللَّه و باللَّه و الحمد للَّه الّذى لم يتّخذ» بنام خدا و به استعانت از الله ستايش خدايى را كه صاحبة و لا ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولى من الذلّ و كبّره تكبيرا و الحمد للَّه همسر و فرزندى نگرفته و در پادشاهى خويش شريكى ندارد و ذلّت و خوارى نداشته تا به خاطر آن دوست گيرد و او را الّذي يصف و لا يوصف و الحمد للَّه الذى يعلم، و لا يعلم يعلم خائنة الأعين و ما تخفى الصّدور بزرگ دارد و ستايش خداى را كه وصف مى‏كند ولى خود به وصف در نمى‏آيد و سپاس خداى را

كه مى‏داند ولى خود دانسته نمى‏شود چشمان خيانتكار را و اعوذ بوجه اللَّه الكريم و بسم اللَّه العظيم من شرّ ما ذرأ مى‏شناسد و اسرار پنهان سينه ترا مى‏داند و به وجه كريم و به بسم الله عظيم پناه مى‏برم از شر آنچه آفريد و خلق كرد و از شر و برأ و من شرّ ما تحت الثرى و من شرّ ما ظهر و ما بطن و من شر ما آنچه كه زير خاك است و آنچه بر روى آن قرار دارد و آنچه ظاهر و آشكار است و آنچه باطن مى‏باشد.

«وصفت و ما لم اصف و الحمد للَّه ربّ العالمين».

و از شر آنچه كه وصفش كردم و وصفش نكردم و ستايش از آن پروردگار عالميان است.

و فرمود اين دعا شخص را از هر درنده و شيطان رجيم و ذريه او حفظ مى‏كند و از هر چه كه مى‏گزد و نيش مى‏زند در امان است و اگر كسى اين دعا را بخواند از دزد و از غول نمى‏هراسد.

عرض كردم: من شكارچى حيوانات و درنده هستم و در خرابه‏ها مى‏خوابم و مى‏ترسم فرمود:

1. ( 1) اعيان الشيعه/ ج 3، ص 147، سيد محسن امين. [↑](#footnote-ref-2)
2. ( 1) مقصود از اينكه دعا بلاى نازل را باز مى‏گرداند اين است كه، وقتى بلا نازل شد دعا آن را آسان مى‏كند مثل آنكه اصلا بلايى در كار نبوده است. [↑](#footnote-ref-3)
3. ( 1). 25/ فرقان، 77. [↑](#footnote-ref-4)
4. ( 2). 40/ غافر، 60. [↑](#footnote-ref-5)
5. ( 3). 7/ اعراف، 56. [↑](#footnote-ref-6)
6. ( 4). 2/ بقره، 186. [↑](#footnote-ref-7)
7. ( 1). 34/ سبا، 39. [↑](#footnote-ref-8)
8. ( 1). 10/ يونس، 11. [↑](#footnote-ref-9)
9. ( 2). 2/ بقره، 216. [↑](#footnote-ref-10)
10. ( 1). 10/ يونس، 11. [↑](#footnote-ref-11)
11. ( 1). 51/ ذاريات، 56. [↑](#footnote-ref-12)
12. ( 1) مولوى مى‏گويد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | ناله مؤمن همى داريم دوست‏ |  | پس تضرع كن كه اين اعزاز اوست‏ |
    | حاجت آوردش ز غفلت سوى من‏ |  | آن كشيدش موكشان تا كوى من‏ |
    | گر برآرم حاجتش او را زود |  | هم در آن بازيچه مستغرق شود |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-13)
13. ( 1). 15/ حجر، 56. [↑](#footnote-ref-14)
14. ( 1) اين اشعار مولوى مناسب اين روايت است.

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | خلق را با تو همه بدخو كند |  | تا تو را رو جانب آن سو كند |
    | اين جفاى خلق بر تو در جهان‏ |  | گر بدانى گنج زر آمد نهان‏ |
    | بنده مى‏نالد به حق از درد خويش‏ |  | صد شكايت مى‏كند از رنج و نيش‏ |
    | حق همى گويد كه آخر رنج و درد |  | مر ترا لابه كنان و راست كرد |
    | در حقيقت هر عدو داروى تست‏ |  | كيمياى نافع و دلجوى تست‏ |
    | كه از او اندر گريزى در خلا |  | استعانت‏جويى از فضل خدا |
    |  |  |  |

    و نيز مناسب اين روايت اين ابيات است:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | هست حيوانى كه نامش اسغر است‏ |  | كو بزخم چوب رفت و لمتر است‏ |
    | تا كه چوبش ميزنى به مى‏شود |  | او ز زخم چوب فربه مى‏شود |
    | نفس مؤمن اسغرى آمد يقين‏ |  | كو بزخم چوب زفت است و سمين‏ |
    | زين سبب بر انبيا رنج و شكست‏ |  | از همه خلق جهان افزونتر است‏ |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-15)
15. ( 1) مولوى گويد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | پوست از دارو بلاكش مى‏شود |  | چون اديم طايفى خوش مى‏شود |
    | ور نه تلخ و تيز ماليدى در او |  | گنده گشت و ناخوش و ناپاك بو |
    | آدمى را نيز چون آن پوست دان‏ |  | از رطوبت‏ها شده زشت و گران‏ |
    | تلخ و تيز و مالش بسيار ده‏ |  | تا شود پاك و لطيف و با فره‏ |
    | ور نمى‏تابى رضا ده اى عيار |  | كه خدا رنجت دهد بى‏اختيار |
    | كه بلاى دوست تطهير شماست‏ |  | علم او بالاى تدبير شماست‏ |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-16)
16. ( 1) در امتحان خلق مولوى گويد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | آن شغالى رفت اندر خمّ رنگ‏ |  | اندر آن خم كرد يك ساعت درنگ‏ |
    | پس بر آمد پوستين رنگين شده‏ |  | كه منم طاوس عليين شده‏ |
    |  |  |  |

    تا آنكه به اينجا مى‏رسد:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | همچو فرعون مرصع كرده ريش‏ |  | برتر از عيسى پريده از خريش‏ |
    | او هم از نسل شغال ماده زاد |  | در خم مالى و جاهى در فتاد |
    | هر كه ديد آن جاه و مالش سجده كرد |  | سجده افسوسيان را او بخورد |
    | گشت مستك آن گداى ژنده دلق‏ |  | از سجود و از تحيرهاى خلق‏ |
    | مال، مار آمد كه در وى زهرهاست‏ |  | و ان قبول و سجده خلق اژدهاست‏ |
    | هان اى فرعون ناموسى مكن‏ |  | تو شغالى هيچ طاوسى مكن‏ |
    | سوى طاوسان اگر پيدا شوى‏ |  | عاجزى از جلوه و رسوا شوى‏ |
    | موسى و هارون چو طاوسان بدند |  | پرّ جلوه بر سر و رويت زدند |
    | زشتيت پيدا شد و رسواييت‏ |  | سرنگون افتادى از بالاييت‏ |
    | چون محك ديدى سيه گشتى چو قلب‏ |  | نقش شيرى رفت و پيدا گشت كلب‏ |
    | اى سگ گرگين زشت از حرص و جوش‏ |  | پوستين شير را بر خود مپوش‏ |
    | غره شيرت بخواهد امتحان‏ |  | نقش شير و آنگه اخلاق سگان. |
    |  |  |  |

    [↑](#footnote-ref-17)
17. ( 1). 40/ غافر، 60. [↑](#footnote-ref-18)
18. ( 2). 11/ هود، 75. [↑](#footnote-ref-19)
19. ( 3). 40/ غافر، 60. [↑](#footnote-ref-20)
20. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-21)
21. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-22)
22. ابن فهد حلى، احمد بن محمد، آداب راز ونياز به درگاه بى نياز (ترجمه عدة الداعي) - تهران، چاپ: اول، 1381 ش. [↑](#footnote-ref-23)
23. ( 1). 13/ رعد، 13. [↑](#footnote-ref-24)
24. ( 2). 4/ نساء، 142. [↑](#footnote-ref-25)
25. ( 3). 7/ اعراف، 205. [↑](#footnote-ref-26)
26. ( 1). 92/ ليل، 10. [↑](#footnote-ref-27)
27. ( 2). 47/ محمد، 33. [↑](#footnote-ref-28)
28. ( 1). 47/ محمد، 19. [↑](#footnote-ref-29)